

يك فرد انسان را از روی احساسات ویژه شیر تصور کرد و روزی دیگر بواسطه بروز احساسات دیگری موش قرار داد پس این معانی قابل تغییر میباشند و با تبدل عوامل وجودی خود (احساسات درونی) متبدل میشوند.

۳- هر يك از این معانی وهمی روی حقیقتی استوار است^۶

→ را کاه و کاهی را کوه میبیند دريك حال چیز را در کمال حسن و زیبایی و در حال دیگر همان چیز را در نهایت زشتی و ناهنجاری میبیند و همچنین... مطابق نقل عروضی سمرقندی هنگامیکه فردوسی هنوز شاهنامه را پیش سلطان محمود نبرده بود و امید حمایت و مساعدت از او داشت این اشعار را در وصف سلطان غزنوی سرود.

چو کودك لب از شیر مسادر بشست ز گهواره محمود گوید نخست
بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمین بدل رود نیل
جهاندار محمود شاه بزرگت بآبخور آرد همی میش و گرگت
ولی پس از آنکه شاهنامه را پیش سلطان محمود برد و حاسدان سعایت کردند و گفتند او مردی «رافضی» است و دلیل رافضی بودنش هم اینست که در آغاز شاهنامه از اهل بیت پیغمبر نام برده و سلطان عنایتی بفردوسی نکرد فردوسی صد بیت در هجاء شاه غزنوی سرود و بعدها در اثر خواهش «سپهبدشهریار» پادشاه طبرستان آن اشعار را محو کرد این ابیات از آنجمله است:

پرستار زاده نیاید پکار و گر چند باشد پدر شهریار
بتنگی نبد شاه را دستگاه و گرنه مرا بر نشانندی بگناه
چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شنود

۶- کلمه حقیقی برافکار و ادراکات نظری از آنجهت اطلاق میشود که هر يك از آنها تصویر يك امر واقعی و نفس الامری است و بمنزله عکسی است که از يك واقعیت نفس الامری برداشته شده و اما برافکار و ادراکات عملی و اعتباری کلمه «وهمی» اطلاق میشود و این از آنجهت است که هیچیک از آن ادراکات تصویر و انعکاس يك امر واقعی و نفس الامری نیست و از يك واقعیت نفس الامری حکایت نمیکند و مصداقی جز آنچه انسان در ظرف توهم خویش فرض نموده ندارند.

نکته ای که تذکرش لازم است اینست که ممکن است بعضی چنین بپندارند که مفاهیم اعتباری (مثلاً مفهوم مالکیت و مملوکیت) چون مفاهیمی فرضی و قراردادی هستند و ما بحداء خارجی ندارند پس صرفاً ابداعی و اختراعی هستند یعنی اذهان از پیش خود با يك قدرت خلاقه مخصوصی اینمعانی را وضع و خلق میکنند ولی این تصور صحیح نیست زیرا همانطوریکه در مقاله ۵ گفتیم قوه مدرکه چنین قدرتی ندارد که از پیش خود تصویری بسازد اعم از آنکه آن تصویر مصداق خارجی داشته باشد (حقایق) یا نداشته باشد (اعتباریات) و همانطوریکه در آنمقاله مشروحاً بیان شد مادامیکه قوه مدرکه با يك واقعیتی اتصال وجودی پیدا نکند نمیتواند تصویری از آن بسازد و فعالیتی که ذهن از خود نشان میدهد عبارت است از انواع تصرفاتی که در آن تصویرات مینماید از قبیل حکم و تجرید و تعمیم و تجزیه و ترکیب و انتزاع.

اینجا ممکن است این اشکال یا سؤال بنظر برسد که آن ضابطه کلی که در مقاله ۵ بیان شد در مورد ادراکات حقیقی صادق است و در اعتباریات صادق نیست ←

یعنی هر حد وهمی را که بمصدیقی میدهیم مصداق دیگری واقعی نیز دارد که از آنجا گرفته شده مثلا اگر انسانی را شیر قرار دادیم يك شیر واقعی نیز هست که حد شیر از آن اوست.

۴- این معانی وهمی در عین حال که غیر واقعی هستند آثار واقعی دارند پس میتوان گفت اگر یکی از این معانی وهمیه فرض کنیم که اثر خارجی (مناسب با اسباب و عوامل وجود خود) نداشته باشد از نوع این معانی نبوده و غلط حقیقی یا دروغ حقیقی خواهد بود (لغو - بی اثر) پس این معانی هیچگاه لغو نخواهد بود.

۵- این عمل فکری را طبق نتایج گذشته میتوان تحدید کرده و گفت عمل نامبرده اینست که با عوامل احساسی حدچیزی را بچیز دیگری بدهیم بمنظور ترتیب آثاری که ارتباط با عوامل احساسی

→ زیرا همانطوریکه در بالا اشاره شد حقایق مصداق واقعی دارند و بنمایش آنها را از راه اتصال وجودی قوه مندرکه با مصداقهای واقعی میتوان توجیه کرد بخلاف اعتباریات که مصداق واقعی ندارد پس آیا میتوان گفت که ذهن مفاهیم اعتباریه را از پیش خود وضع و خلق میکند؟!

پاسخ این اشکال واضح است زیرا چنانکه بتدریج در ضمن مقاله معلوم خواهد شد هیچیک از ادراکات اعتباری عناصر جدید و مفهومات تازه‌ای در مقابل ادراکات حقیقی نیستند که عارض ذهن شده باشند و ما ناچار باشیم راه ورود آنها را بذهن توجیه کنیم. بلکه حقیقت اینست که هر یک از مفاهیم اعتباریه را که در نظر بگیریم خواهیم دید بر روی حقیقتی استوار است یعنی يك مصداق واقعی و نفس‌الامری دارد و نسبت بآن مصداق حقیقت است و عارض شدن آن مفهوم برای ذهن از راه همان مصداق واقعی است چیزیکه هست ما برای وصول بمنظور و مقصودهای عملی خود در ظرف توهم خود چیز دیگر را مصداق آن مفهوم فرض کرده‌ایم و آن مصداق جز در ظرف توهم ما مصداق آن مفهوم نیست و در حقیقت این عمل خاص ذهنی که ما نامشرا «اعتبار» گذاشته‌ایم یکنوع بسط و گسترشی است که ذهن روی عوامل احساسی و دواعی حیاتی در مفهومات حقیقی میدهد و این خود یکنوع فعالیت و تصرفی است که ذهن بر روی عناصر ادراکی مینماید و فرق این فعالیت و تصرف ذهنی با تصرفاتیکه در مقاله ۵ شرح آنها رفت اینست که این تصرف تحت تأثیر تمایلات درونی و احتیاجات زندگانی (بطور ارادی یا غیر ارادی) واقع میشود و با تغییر آنها تغییر میکند بخلاف آن تصرفات که از نفوذ اینعوامل آزاد است. علیهذا مفاهیم اعتباری از مفاهیم حقیقی اخذ و اقتباس شده است و همانطوریکه در مقاله ۴ گفته شد که خطای مطلق نداریم و هر خطائی از صحیحی پیدا شده است. اعتبار و فرض مطلق هم نداریم تمام مفاهیم اعتباری از مفاهیم حقیقی حسی یا انتزاعی اقتباس شده است و این است معنای جمله متن: **هریک از این معانی وهمی روی حقیقتی استوار است** و البته درک اینمطلب در مورد اعتباریات شعری (مثال شیر میاید) واضح است و در مورد اعتباریات عملی و اجتماعی نیز با بیانهاییکه بتدریج در متن و پاورقی‌ها میشود اینمطلب واضح خواهد شد.

خود دارند.

۶- این ادراکات و معانی چون زائیدهٔ عوامل احساسی هستند دیگر ارتباط تولیدی^۲ با ادراکات و علوم حقیقی ندارند و باصطلاح

۷- اینمطلب که ادراکات اعتباری نمیتوانند با ادراکات حقیقی ارتباط تولیدی پیدا کنند از مهمترین نکات قوانین تفکر است و از نظر فن منطق که قوانین اصلی تفکر را بیان میکند کمتر مسئله ایست که ارزش این مسئله را داشته باشد. خصوصاً با توجه باینکه غفلت از این نکته فنی موجب لغزشهای زیادی از برای بسیاری از فلاسفه و غیر فلاسفه در قدیم و جدید شده است که ببعضی از آنها اجمالاً اشاره خواهیم کرد از آنچه بنحو اختصار در اینجا ذکر میکنیم خواننده محترم حدس خواهد زد که تحقیق مفصل این مبحث منطقی در خور يك رساله مستقلی است ولی توضیحات ذیل با همه اختصار با اتکام بقسمتهائیکه در مقاله ۵ گذشت سررشته مطلب را بدست خواننده محترم خواهد داد. این توضیحات را در چهارقسمت بیان میکنیم.

۱- ارتباط تولیدی یعنی چه؟

۲- افکار و ادراکات حقیقی چگونه با یکدیگر ارتباط تولیدی پیدا میکنند؟

۳- چرا افکار و ادراکات اعتباری نمیتوانند با افکار و ادراکات حقیقی

ارتباط تولیدی پیدا کنند؟

۴- طریق سیر و سلوک فکری در اعتباریات چیست؟

ارتباط تولیدی یعنی چه؟

هالترین و در عین حال شگفت انگیزترین فعالیتهای ذهنی همان است که بحسب اصطلاحات منطقی «فکر» نامیده شده است. فعالیت فکری اینست که ذهن برای آنکه مطلبی را که بر وی مجبور است برخوردش معلوم سازد معلومات و اطلاعات قبلی خود را وسیله میسازد یعنی آنها را بطرز مخصوصی تجزیه و تالیف و تحلیل و ترکیب میکند. تا بالاخره آن مجبور را تبدیل بمعلوم میسازد. اطلاعات و معلومات قبلی ذهن بمنزله «سرمایه» کار وی بشمار میرود که در آنها عمل میکند و از آنها سود میبرد و برمقدار اصلی میفزاید.

البته در اینکه حدود کامیابی ذهن در این فعالیت چه قدر است و تا چه اندازه ذهن میتواند با استفاده از معلومات و اطلاعات خود بکشف جدید نائل شود؟ و یا اینکه در هر فکری چه اندازه سرمایه اصلی لازم است و خود آنسرمایهها از کجا و از چه راه بدست میآید؟ و هم در اینکه طرز سلوک و رفتار و قوانین اصلی این جنبش و فعالیت چیست؟ اختلاف نظرهایی بوده و هست و همین اختلاف نظرها است که روشهای مختلف منطقی را بوجود آورده است ولی در اصل موضوع که ذهن یکنوع فعالیتی میکند و در آن فعالیت معلومات و اطلاعات قبلی را وسیله قرار داده مجبوری را تبدیل بمعلوم میسازد بین منطقیین یا فلاسفه یا روانشناسان اختلافی نیست. و حتی حسی مسلکترین علماء نیز اذعان دارند که وصول ذهن بیک قانون تجربی علاوه بر مشاهده مستقیم و آزمایش عملی نیازمند بفعالیت ویژه فکری بر اساس استفاده از معلومات و اطلاعات قبلی است. ذهن بوسیله فعالیت فکری پیشروی میکند یعنی مجبوری را تبدیل بمعلوم میسازد و از ایتراء برمعلومات خویش میفزاید و ممکن است این پیشروی ادامه پیدا کند و چنانکه دانستیم این پیشروی بخودی خود ←

منطق يك تصدیق شعری را با برهان نمیشود اثبات کرد و درین صورت برخی از تقسیمات معانی حقیقیه در مورد این معانی و همیه مثل بدیهی و نظری و مانند ضروری و محال و ممکن جاری نخواهد بود.

→ و ابداعی محض نیست بلکه در نتیجه تصرف و مورد استفاده قرار دادن معلومات و اطلاعات قبلی ذهن است و در حقیقت همان معلومات و ادراکات قبلی است که باعث این پیشروی و موجد و پدید آورنده این ادراک جدید است و از اینجاست که افکار و ادراکات جدیدیکه بوسیله عمل تفکر برای ذهن حاصل میشود همواره از نوع همان معلومات و اطلاعات قبلی است و بین آنها سنخیت برقرار است پس همانطوریکه در متن مقاله ۵ گذشت «بستگی و رابطه معلومات و اطلاعات قبلی با نتیجه جدیدیکه بواسطه عمل تفکر از آنها بدست آمده بتوالد و بارآوری مادی خالی از شباهت نیست». رابطه تولیدی که در بالا نام برده شد ناظر بهمین مطلب است یعنی عبارت است از علاقه‌ای شبیه توالد و پدر و فرزندی که بواسطه عمل تفکر (طبق اصول و قوانین منطق) بین بعضی از ادراکات با بعضی دیگر برقرار میشود.

ادراکات حقیقی چگونه ارتباط تولیدی پیدا میکنند؟

دانستن اینکه ادراکات حقیقی چگونه ارتباط تولیدی پیدا میکنند موقوف براینست که بدانیم، ذهن هنگامیکه در تکاپو و جنبش است و میخواهد مجهولی را بر خویش معلوم سازد واقعاً چه میخواهد؟ و آنچه‌یکه بدست آوردن آنچیز موجب تبدیل مجهول بمعلوم میشود چیست؟ ذهن تحت تاثیر شریزه حقیقت‌جویی یا عامل دیگر دومیوم را با یکدیگر مقایسه میکند و میخواهد رابطه واقعی آنها را از «تلازم» یا «تماند» یا «انعراج» یا «تساوی» دریابد. در این مقایسه گاهی باشکال برنمیخورد و بدون آنکه احتیاج به تکاپو و جنبش داشته باشد رابطه را مییابد (از قبیل بدیهیات اولیه و محسوسات و وجدانیات) و گاهی باشکال برنمیخورد یعنی احتیاج به تکاپو و جنبش دارد. این تکاپو و جنبش برای پیدا کردن واسطه است که در اصطلاح منطق «حد اوسط» خوانده میشود. ذهن برای پیدا کردن حد اوسط تلاش میکند و معلومات و اطلاعات قبلی خویش را مورد تفتیش و مطالعه قرار میدهد اگر در میان آنها چیزی را که صلاحیت واسطه شدن داشته باشد پیدا کرد نتیجه مطلوب را میگیرد. نقشی که حد اوسط دارد اینست که با هر دو مفهوم مورد نظر رابطه روشن و واضح دارد و بواسطه میانجی واقع شدن خود آن دو را بیکدیگر مربوط میسازد. در مقام تشبیه گفته‌اند هینا مثل اینست که انسان میخواهد از روی جوی آبی بپرد و نمیتواند آنگاه سنگی را پیدا میکند و بوسط جوی آب میگذارد و با گذاشتن یکپا روی سنگ از جوی عبور میکند.

شما مثلاً گرفتاری سختی پیدا کرده‌اید و میدانید که فلان شخص اگر قدم جلو بگذارد میتواند آن گرفتاری را رفع کند اما نمیدانید که آیا او حاضر به چنین اقدامی خواهد شد یا نه؟ مدتی متحیر میشوید و باندیشه فرو میروید يك وقت به یسادتان می‌آید که آن شخص با پدر شما سابقه دوستی و رفاقت داشته فوراً مطمئن میشوید که اگر تقاضا بکنید مساعدت خواهد کرد. در این جا دانستن سابقه دوستی «حد اوسط» واقع شده یعنی رابطه آن شخص را با مساعدت نمیدانستید و لهذا مردد بودید که آیا ←

۷- ممکن است این معانی و همیه را اصل قرار داده و معانی و همیه دیگری از آنها بسازیم و بواسطه ترکیب و تحلیل کثرتی در آنها پیدا شود (سبک مجاز از مجاز).

با تأمل در اطراف بیان گذشته باید اذعان نمود باینکه ممکن

→ مساعدت میکند یا نمیکند ولی پس از آنکه یادتان افتاد که با پدرتان سابقه دوستی داشته و رابطه دوستی را با مساعدت کردن باولاد میدانید فوراً حکم میکنید که پس یا من مساعدت خواهد کرد. در مسائل علوم بهترین مثال ریاضیات است شما ابتداء نمیدانید که زاویه A مساوی است با زاویه B یا مساوی نیست ولی از اینکه زاویه A مساوی است با زاویه C و زاویه C مساوی با زاویه B فوراً با اتکاء بقانون کلی «دو چیز مساوی با یکچیز مساوی یکدیگرند» مطلب را کشف میکنید (همانطوریکه در مقاله ۵ گذشت اینگونه قیاسات منحل بدو قیاس است و دوبار احتیاج بعد اوسط پیدا میشود).

پس هنگامیکه ذهن در تکاپو و جنبش است و میخواهد مجهولی را تبدیل به معلوم سازد در حقیقت میخواهد رابطه واقعی بین دو مفهوم را بدست آورد و عاقبت از راه میانجی شدن يك مفهوم سوم به نتیجه مطلوب میرسد. پس ارتباط تولیدی ادراکات باین ترتیب است که از ادراک رابطه حد اوسط با يك مفهوم و ادراک رابطه اش با مفهوم دیگر ادراک رابطه خود آن دو مفهوم تولید میشود. از اینجا معلوم میشود که پیشروی فکری ذهن بر اساس درک روابط است و آن روابط، واقعی و نفس‌الامری است یعنی هر چند «فکر» یکنوع فعالیت است ولی این فعالیت دلخواه و آزاد نیست بلکه تابع واقع و نفس‌الامر است. و اگر ذهن بلاواسطه یا مع‌الواسطه حکم بتلازم یا تعاند یا تساوی یا اندراج میکند از آنجهت است که در واقع و نفس‌الامر چنین است.

محققین منطقیین در فن برهان منطقی در مقام تحقیق آنکه در مقدماتیکه در برهان بکار برده میشود بین موضوع و محمول چگونه رابطه‌ای باید برقرار باشد تا بتواند در نتیجه ذهن را بکشف يك رابطه واقعی و نفس‌الامری برساند یعنی واقماً بتواند «حقیقتی» را معلوم سازد شرائطی ذکر کرده‌اند و از همه مهمتر سه شرط است - ذاتیت - ضرورت - کلیت - و البته از هر يك از این شروط معنای خاصی را در نظر گرفته‌اند که در کتاب برهان مسطور است و آنکس که بطور مشروح و مبسوط و محققانه اینمطلب را بیان کرده این‌سینا در منطق‌الشفاء است. خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اساس‌الاعتباس و در منطق‌التجرید کم و بیش مطابق آنچه شیخ بیان کرده اشاره‌ای کرده است ولی جمهور منطقیین و فلاسفه اسلامی این نکات مهم را مورد غفلت قرار داده‌اند و همین تغافل منشأ لغزشهای زیادی شده است. دانشمندان جدید نیز که بمسائل منطقی اهمیت شایانی داده‌اند باین طرز و روش وارد و خارج نشده‌اند.

آنچه برای مطلب فعلی ما لازم است همینقدر است که فکر منطقی و سیر و سلوک برهانی متکی بر روابط واقعی محتویات ذهن است و زمینه فعالیت عقلانی و فکری که ارزش منطقی داشته باشد در جایی فراهم است که بین مفاهیم در واقع و نفس‌الامر رابطه برقرار باشد. و اما تفصیل چگونگی این روابط را از فن برهان منطقی باید جستجو کرد.

است انسان یا هر موجود زنده دیگر (با اندازه شعور غریزی خود) در اثر احساسات درونی خویش که مولود يك سلسله احتیاجات وجودی مربوط بساختمان ویژه اش میباشد يك رشته ادراکات و افکاری بسازد که بستگی خاص با احساسات مزبور داشته و بعنوان

— چرا ادراکات اعتباری نمیتوانند با ادراکات حقیقی ارتباط تولیدی پیدا کنند؟

با توجه بآنچه تاکنون گفته شد پاسخ این پرسش واضح است. زیرا چنانکه دانستیم اساس تکاپو و جنبش فکری و عقلانی ذهن، روابط واقعی و نفس الامری محتویات ذهنی است و چون مفاهیم حقیقی در ذات خود با یکدیگر مرتبطند زمینه این فعالیت ذهنی در میان آنها فراهم است و از این رو ذهن میتواند بتشکیل قیاسات و براهین منطقی موفق شود و از پاره‌ئی حقایق، حقایق دیگر را برخویش معلوم سازد ولی در اعتباریات همواره روابط موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری با يك مفهوم حقیقی و یا يك مفهوم اعتباری دیگر رابطه واقعی و نفس الامری ندارد و لهذا زمینه تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست و بمبارت دیگر که با اصطلاحات منطقی نزدیکتر است ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزاء آنها حقایق تشکیل داده‌اند (برهان) يك مدهای اعتباری را اثبات کنیم و نیز نمیتوانیم با دلیلی که از مقدمات اعتباری تشکیل شده «حقیقی» از حقایق را اثبات کنیم و هم نمیتوانیم از مقدمات اعتباری تشکیل برهان داده يك امر اعتباری نتیجه بگیریم.

مثلا در حقایق، تقدم شيء بر نفس و ترجیح بلامرجح و تقدم معلول بر علت و تسلسل علل و دور علل و توارد علل متعدده بر معلول واحد و صدور معلولات متعدده از علت واحده و عرض بلاموضوع و اجتماع دو عرض متماثل یا متضاد در موضوع واحد و تقدم زمانی مشروط بر شرط محال است و انتفاء کل با انتفاء جزء و انتفاء مشروط با انتفاء شرط و انتفاء ممنوع با وجود مانع ضروری است و جعل ماهیت و جعل مفاهیم انتزاعی از قبیل سببیت و مسببیت نامعقول است. در مورد حقایق میتوان باین اصول کلی توسل جست و برای نفی یا اثبات چیزی نتیجه گرفت یعنی در مورد يك امر حقیقی میتوان بتقدم شيء بر نفس یا ترجیح بلامرجح و در مورد علت و معلول حقیقی بقانون امتناع تقدم معلول بر علت و امتناع تسلسل علل و دور علل و توارد علل متعدده بر معلول واحد و صدور معلولات متعدده از علت واحده و در مورد عرض و موضوع حقیقی بامتناع عرض بلاموضوع و امتناع اجتماع مثلین و اجتماع ضدین و در مورد شرط و مشروط حقیقی بامتناع تقدم مشروط بر شرط و در مورد کل و جزء حقیقی بضرورت انتفاء کل با انتفاء جزء استناد جست و نتیجه گرفت ولی در مورد علت و معلول اعتباری و شرط و مشروط اعتباری و عرض و موضوع اعتباری و کل و جزء اعتباری بپیچیدگی از این اصول و قواعد نمی‌توان توسل جست و نتیجه گرفت زیرا در اعتباریات تقدم شيء بر نفس و ترجیح بلامرجح و تقدم معلول بر علت و... محال نیست و انتفاء کل با انتفاء جزء و انتفاء مشروط با انتفاء شرط و... ضروری نیست و جعل ماهیت و جعل سببیت و... نامعقول نیست.

از اینجا روشن می‌شود که عدم تمیز و تفکیک اعتباریات از حقایق از لحاظ منطقی فوق‌العاده خطرناک و زیان‌آور است و استدلال‌هایی که در آنها رعایت نکات بالا نشود فاقد ارزش منطقی است خواه آنکه برای اثبات «حقایق» بمقدماتیکه از امور —

نتیجه و غایت، احتیاجات نامبرده را رفع نماید و با بقاء و زوال و تبدل عوامل احساسی و یا نتایج مطلوبه، زائل و متبدل شود (و اینها همان علوم و ادراکات اعتباریه بالمعنی الاخص میباشند که در آخر مقاله ۵ تذکر داده شد).



ما در نگاه نخستین پدیده‌های جهان را بدو قسم مختلف: موجودات زنده (دارای شعور) و موجودات غیر زنده تقسیم مینمائیم^۸ و گاهی که در يك موجود غیر زنده مانند یکفرد درخت

→ اعتباری تشکیل شده است استناد شود مثل غالب استدالات «متکلمین» که غالباً «حسن و قبح» یا سایر مفاهیم اعتباری را دست‌آویز قرار داده و خواسته‌اند از این راه در پاب مبدأ و معاد نتیجه بگیرند و مثل بسیاری از استدالات «مادیین» که احکام و خواص اعتباریات را در حقایق جاری دانسته‌اند و ما بتدریج بهمه یا بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد و خواه آنکه در اعتباریات به اصول و قواعدی که از مختصات حقایق است که برای نمونه چند مثال در بالا ذکر شد استناد شود مانند معظم استدالاتیکه معمولاً در «فن اصول» بکار برده میشود.

طریق سیر و سلوک فکری در اعتباریات چیست؟

در امور اعتباری رابطه بین دو طرف قضیه همواره فرضی و قراردادی است و اعتبار کننده، این فرض و اعتبار را برای وصول به هدف و مصلحت و غایتی نموده و هرگونه که بهتر او را به هدف و مصلحت منظور وی برساند اعتبار میکند. یگانه مقیاس عقلانی که در اعتباریات بکار برده میشود لغویت و عدم لغویت اعتبار است و البته در اینجهت خصوصیت اعتبار کننده را باید در نظر گرفت مثلاً اگر اعتبار، اعتبار خیالی و وهمی است مصالح و اهداف آن قوه را باید در نظر گرفت و اگر اعتبار، اعتبار عقلی است مصالح و اهداف آن قوه را باید در نظر داشت و همچنین فرق است بین اعتبارات قانونی يك نفر بشر و اعتبارات قانونی که بوسیله «وحی الهی» تعیین میشود.

ولی در اینجهت فرقی نیست که هرکس و هرچیز و هر فرد و هر دسته که چیزی را اعتبار می‌کند غایت و هدفی در اعتبار خود دارد و وصول بان هدف را مقصد قرار میدهد و اگر چیزی را برای مقصد خاصی اعتبار کرد ممکن نیست که عین همان قوه اعتبار کننده چیز دیگری را اعتبار کند که او را از وصول بان مقصد دور کند پس یگانه مقیاس سیر و سلوک فکری در اعتباریات همانا مقیاس لغویت و عدم لغویت است.

۸- معمولاً موجود زنده یا ذی‌حیات بمطلق موجوداتی گفته میشود که دارای خاصیت‌های - تغذیه - رشد - تولیدمثل - میباشند و این تعریف همانطوریکه شامل حیوانات از قبیل اسب و شتر و مرغ و مار و ماهی هست شامل نباتات از قبیل درخت آلبالو و گل‌سرخ و تره نیز هست و لهذا در اصطلاحات معمولی و متداول، «علم الحیات» عبارت است از مطلق علم شناخت موجودات زنده که به‌دو بخش گیاه‌شناسی و حیوان-

تأمل نمائیم میبینیم اجتماع چندین واحد مثلاً شاخه و تنه و ریشه یکواحد را تشکیل داده و با اعضاء و قوای مختلفی مجهز نموده‌اند و همین واحد با فعالیت ذاتی خود فعالیت کرده و تدریجاً افعال و آثار و حوادثی بوجود آورده و وجود خود را یا بقاء وجود خود را حفظ مینماید. بوسیله ریشه‌های خود آب و غذا از زمین جذب میکند و از راه تنه و شاخه و برگ تهویه مینماید و بواسطه جهازات داخلی غذای اندوخته را بهمه اطراف جسم خود پخش میکند و بهمین واسطه تغذی و تنمیه بعمل می‌آورد و زوائد و فضلات را بیرون میدهد و در هر سال چندی استراحت کرده و بگردآوری و تجهیز نیروی فرسوده خود اشتغال ورزیده و سپس سرگرم نمو گردیده

— شناسی منقسم میشود.

در مقابل موجودات زنده و ذی‌حیات جماداتند مانند سنگ و سرب و آهن. فرق گذاشتن موجودات زنده و جمادات روی سه خاصیت فوق آسان است و اشکالی ندارد. ولی فرق گذاشتن حیوان و نبات خالی از اشکال نیست. قدما فرق حیوان و گیاه را در حس و حرکت میدانستند ولی دانشمندان جدید که مطالعات زیادی در انواع مختلف نباتات و حیوانات کرده‌اند این فرق را قابل مناقشه دانسته‌اند و بعضی امتیاز اصلی حیوان و نبات را در مواد غذایی آنها دانسته‌اند زیرا نباتات از مواد جامد تغذی میکنند بخلاف حیوانات که از گیاه و گوشت تغذی میکنند و بعضی دیگر هیچک از اینفرقها را صحیح ندانسته و اختلاف نسبتاً اساسی که در حیوان و نبات یافته‌اند همانا اختلاف در وضع ساختمان داخلی سلولهای تشکیل دهنده آنها می‌باشد.

ولی چنین بنظر میرسد که اگر فرق حیوان و نبات را مطابق همان چیزی که قدما گفته‌اند در شعور و حرکت ارادی بگذاریم اشکال مهمی پیش نیاید و اشکالاتی که در این زمینه شده قابل دفع است و ما خود را نیازمند بیعت در اطراف اینمطلب نمی‌دانیم. هلیپذا کلمه «حیوان» بموجوداتی گفته میشود که (در طبیعت) دارای شعور و تشخیص و حرکات مسبق بتشخیص و اراده هستند.

در اینمقاله هر جا که موجود زنده اطلاق میشود مقصود مطلق موجوداتی که بآنها کلمه «حی» یا «ذی‌حیات» گفته میشود نیست بلکه مقصود خصوص همان موجوداتی است که بآنها کلمه «حیوان» یا «جانور» گفته میشود. یعنی موجوداتی که شاعر بخود و به پاره‌ای از افعال خود هستند و حرکاتی از روی شعور و اراده انجام میدهند و مقصود از تقسیم بالا تقسیم موجودات است به حیوان و غیر حیوان نه تقسیم موجودات بذی‌حیات و غیر ذی‌حیات (جماد).

برای آنکه ادراکات اعتباری را بشناسیم باید نظری اجمالی و کلی بوضع احتیاجات طبیعی و عملیات بدنی موجود زنده (حیوان) بنمائیم و با نظر دیگر دستگاه اندیشه موجود زنده و بالاخص انسان را مورد بررسی قرار دهیم زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد ادراکات اعتباری مولود رابطه احتیاجات زندگی و دستگاه شعور موجود زنده است و مقدمه‌ای که در متن بیان شده برای تمسید این مطلب است.

و سبز شده و شکوفه باز کرده و میوه درآورده و میرساند، دوباره از فعالیت بیرونی افتاده و کار گذشته را از سر میگیرد.

خلاصه همه این حوادث (خواص و افعال) باهسته مرکزی خودشان (واحد درخت) يك جهان کوچکي را تشکیل میدهند که همه اجزاء وی بهمديگر بستگی داشته و يك سازمان واحدی را پدید آورده‌اند که در نقطه مرکزی وی واحدی بنام جوهر درخت و در شمع عمل وی موجودات دیگری بعنوان طفیلی واحد جوهری نامبرده گرداگردش را گرفته و وابسته وی میباشند چندی فعالیت واحد نامبرده پدید و پیدا و پس از چندی میمیرد و با سقوط وی همه این جهان کوچک سقوط کرده و نابود میشود.

پس واحد درخت يك موجود طبیعی است که يك سلسله خواص و آثار طبیعی را با اوضاع معینه (مراد از وضع هیئت ترکیبی است که شرایط زمانی و مکانی و ماده با گردآمدن و فعل و انفعال خود بوجود می‌آورند) بطور ضرورت و جبر انجام میدهد.

اکنون اگر از موجود غیر زنده بموجود زنده پرداخته و مثلاً انسان را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید دارای همان فرمول وجودی است و یکفرد انسان عیناً وضعیت ذاتی يك موجود طبیعی را مانند درخت دارد و هر فرد انسانی هرکه و هر وقت و هر کجا باشد اعم از شاه و گدا اعم از مرد و زن اعم از عاقل و دیوانه اعم از بیابانی و شهری اعم از دانشمند و نادان يك واحد طبیعی است که در دایره هستی خود يك سلسله خواص و آثار طبیعی را از قبیل تغذیه و تنمیه و تولید مثل بحسب طبیعت و تکوین «جبراً» انجام میدهد و چندی بدینسان زندگی خود را ادامه داده و سپس از میان رفته و آثار وی نیز از میان میروند. این يك جنبه وجودی

۹- در ساختمان وجودی انسان و هر حیوانی دو قسمت دیده میشود: دستگاه طبیعت - دستگاه نفسانیات.

حیوان از طرفی دارای جهازات بدنی و طبیعی از قبیل جهازات تنفس و تغذیه و تولید مثل و غیره است که هر يك از آنها اعمال ویژه‌ای را در وجود موجود زنده با طرز شگفت‌انگیزی انجام میدهند که در کتب تشریح و فیزیولوژی حیوانی مسطور است و از طرف دیگر مجهز بدستگاه شعور و اندیشه و میل و لذت و اراده و خواهش است که آن نیز با طرز مخصوصی در کار و فعالیت است و در کتب علم النفس مسطور است.

در قسمت اول نباتات با حیوانات کم و بیش شریکند یعنی نباتات نیز دارای -

موجود زنده (مثلاً انسان) است که مورد مطالعه قرار میدهیم حالا از جنبه دیگر مورد بررسی قرار میدهیم:

گاهی که بصحنه ممتد زندگی خود تماشا میکنیم و از طریق دیگر و جنبه دیگر زندگی خود را مورد بررسی قرار میدهیم می- بینیم دمیکه کودکی خوردسالیم در برابر دیدگان پر از احساسات نغز و تازه ما همان و همان مهر و عطوفت مادر بوده و فکری بجز

→ جهازات طبیعی از قبیل تنفس و تغذی و تولیدمثل هستند و اینجهازات برای بقاء فرد یا بقاء نوع فعالیت میکنند و همان غایتی را که جهازات طبیعی حیوانی بنفع حیوان تحصیل میکنند جهازات نباتی بنفع نبات تحصیل میکنند با این فرق که جهازات نباتی معمولاً ساده تر و بسیط تر و جهازات حیوانی مفصلتر و وسیعتر و زیادتر است و قهراً احتیاجات بیشتری را برای حیوان تولید میکند و از طرف دیگر تغذی نبات از موادی است که معمولاً در دسترس وی هست از قبیل هوا و مواد خاکی و رطوبت بخلاف حیوان که معمولاً از مواد نباتی یا حیوانی باید تغذی کند و این خود بر احتیاجات وجودی حیوان میفزاید و او را مجبور میکند که نقل مکان داده از نقطه های دور دست تحصیل غذا نماید.

حیوان در اثر اینکه از طرفی ساختمان وجودی وی وسیعتر و نیازمند بسیاری بیشتری دارد و از طرف دیگر مایحتاج زندگانش در دسترس وی نیست ناچار است برای آنکه قسمت مهم مایحتاج خود را تحصیل کند بتکاپو و جنبش بپردازد و موادی را که مورد نیازمندی وی است برای استفاده خود آماده سازد.

تکاپو و جنبش حیوان برای تحصیل مایحتاج حیات و آماده ساختن مواد مورد نیاز با هدایت و راهنمایی و فعالیت آن قسمت دیگر از ساختمان وجودی حیوان یعنی دستگاه شعور و اندیشه و میل و لذت و اراده انجام مییابد. از اینرو طبیعت حیوانی برای وصول با اهداف و غایات کمالی خود نیازمند میانجی شدن شعور و ادراک و میل و لذت و خواهش است بخلاف طبیعت نباتی که بواسطه وضع مخصوص خود راه تکامل خود را بدون واسطه شدن این امور طی میکند.

ما در این مقاله نمیخواهیم وارد کیفیت ساختمان طبیعی وجود حیوانات و طرز فعالیت اعضاء و اجزاء بدن حیوانات بشویم و قسمتی از تشریح یا علم وظائف الاعضاء را برای خواننده محترم بیان کنیم و یا اینکه وارد موضوعات علم النفسی بشویم و از غرائز و تمایلات و شعور و ادراک حیوانات و بسالخص انسان صحبت بداریم و البته این هردو قسمت بسیار شیرین و دلکش و سودمند است و علماء حیوانشناسی از یکطرف و علماء علم النفس از طرف دیگر تحقیقات بسیار مفید و سودمندی در هردو قسمت نموده اند و مخصوصاً در قرون اخیر پیشرفتهای فوق العاده و قابل ملاحظه ای در هردو قسمت حاصل شده و دانشمندان نتیجه زحمات خود را در اختیار عموم علاقه مندان بعلم و دانش گذاشته اند. و همچنین نمیخواهیم در اینجا وارد اینصحت فلسفی بشویم که آیا نفسانیات حیوان جنبه مادی دارد و از خواص معینه تشکیلات مادی بدن حیوان است و یا وجود مستقل دارد و باصطلاح معمول فلسفی جدید آیا اصالت با روح است یا با ماده یا با هردو یا با هیچکدام؟ هیچیک از این قسمتها مربوط بمدعای اینمقاله نیست.

آنچه مربوط بمدعای اینمقاله است کیفیت میانجی شدن و واسطه واقع شدن ←

نازیدن و یازیدن بکنار مادر و مکیدن پستان و خوردن شیر و خوابیدن و التذاذ از راه چشم و گوش و دهان مثلا نداریم. و پس از چندی بروی همین مشاغل موجودی خود دستگاه بازی کردن و خیال پروریدن و انس پدید آوردن را گذاشته روز و شب ما با همین فکر و اندیشه سپری میشود. و پس از چندی احساسات مهر و عشق از افق هستی ما طلوع نموده و یک بخش مهمی از انبوه ذرات

→ ادراکات حیوان است میان طبیعت حیوانی و غایات و اهداف آن و البته آنها نه تمام ادراکات بلکه قسمتی از ادراکات که ما آنها را «ادراکات اعتباری» میخوانیم و اگر احيانا وارد قسمتهای دیگر بشویم برسبیل مقدمه خواهد بود. در اینجا تذکر چند نکته لازم است:

۱- همانطوریکه در مقدمه مقاله تذکر دادیم اصل کوشش برای حیات قانون عمومی موجودات زنده است و گفتیم که موجود زنده در یک کوشش دائمی است و آن کوشش بطرف جلب نفع و فرار از زیان متوجه است. البته فعالیت و کوشش دائم اختصاص بچیزها ندارد نباتات بلکه جمادات نیز در یک فعالیت دائم هستند «چه، یک قطره و ذره بیکار نیست» و میتوان گفت وجود مساوی با فعالیت است و موجود غیرفعال نداریم ولی آنچه بالاخص در باره حیوان گفته میشود یک نوع فعالیت مخصوص است که از آن به کوشش برای حیات یا کوشش برای بقا تعبیر میشود یعنی کوشش حیوان در یک جهت و مسیر معین است و آن حیات و بقا خود حیوان است و بتعبیر دیگر حیوان در یک فعالیت و کوشش دائمی برای «خود» است و همه کوششهای حیوان گرد یک نقطه مرکزی میچرخند و آن حیات و بقا خود حیوان است و همین قانون حیاتی است که «تنازع بقا» را در حیوانات بوجود آورده است و عنقریب آنجا که از اصل «استخدام» سخن بمیان میآید بحث مفصلتری در اطراف اینمطلب خواهد شد.

۲- قبلا اشاره کردیم که حیوان بواسطه وضع خاص ساختمان بدنی و جبهات طبیعی که دارد نیازمند است که پاره‌ای از احتیاجات طبیعی خود را با میانجی شدن اندیشه و اراده و میل و لذت رفع کند برخلاف نبات که وضع ساختمان وجودیش طوری است که نیازمند میانجی شدن این امور نیست. اکنون اضافه میکنیم که دقت و مطالعه در حال حیوانات اینمعنی را میرساند که بموازات هر یک از آن احتیاجات طبیعی که نیازمند بوساطت امور نفسانی مزبور است در دستگاه نفسانی وی میلیها و غرائزی تعبیه شده که حیوانرا بطرف رفع نیازمندی طبیعت رهبری میکند مثلا حیوان برای رشد و نمو بمواد غذایی احتیاج دارد که از خارج باید تهیه شود، بموازات این احتیاج طبیعی میل بقذا و لذت از خوردن آن در دستگاه نفسانی وی هست و آن تمایل است که هیجان آمیخته بلذتی در حیوان ایجاد میکند و حیوان برای ارضاء آن تمایل بجانب غذا حرکت میکند و آنرا در اختیار دستگاه هضم قرار میدهد و یا آنکه در دستگاه طبیعت وی جهاز دیگری است بنام جهاز تناسل و این جهاز بقا نوع حیوان را تامین میکند، بموازات اینجهاز طبیعی در دستگاه نفسانیات حیوان غریزه و تمایل مخصوصی هست بنام غریزه جنسی و میل جنسی، این تمایل در موقعی که جهازات طبیعی آماده انجام دادن وظیفه خود برای بقا نوع است هیجانی در حیوان پدید میآورد و حیوان برای آنکه آن تمایل را ارضاء و آن هیجان

اندیشه ما را بسوی خود جذب کرده و همه اوقات ما با اندیشه‌های مهرورزی و تمایلات جنسی و جریانات دامنه‌دار زناشویی که بشعبه‌های گوناگون دیدن و پسندیدن و شیفته شدن و برد و باخت‌های مهر و بیوفائی - راز و نیاز - وصل و جدائی میگذرد و پس از آن اگر یکمرد سیاستمدار را در دست گرفته و پیوسته مراقب سیاست جهان بوده و اندیشه‌ای بجز پیروزی سیاسی نداریم.

→ را تسکین دهد بدنبال عملی که این نتیجه را میدهد می‌رود.

خلاصه اینکه بموازات احتیاجات طبیعت حیوانی يك سلسله تمایلات و غرائز مخصوص در وجود حیوان است که وجود آن احتیاجات را اعلام و حیوان را وادار بتکاپو و جنبش مینماید البته نمیخواهیم مدعی شویم که تمام تمایلاتیکه در وجود حیوان و بالاخص انسان است بازاء یکی از احتیاجات طبیعی است زیرا تمایلاتی در وجود انسان هست که مبنای طبیعی نمیتوان برای آنها پیدا کرد و آن تمایلات نماینده يك احتیاجات وجودی دیگری در انسان است علاوه بر احتیاجات طبیعی و هم در مقام بیان اینجهت نیستیم که از تمایلات زیادی که در وجود حیوان هست کدامیک از آنها اصلی و کدامیک فرعی است و اساس تمایلات حیوان و بالاخص انسان چیست؟ و شاید در اینمقاله جایی برسد که در اطراف این دو قسمت که از مهمات مسائل علم‌النفسی و فلسفی است بحث کنیم بلکه مدهای ما در اینجا اینست که بازاء هر يك از احتیاجات طبیعی حیوان که از راه حرکت و تکاپو و جنبش حیوان باید تأمین بشود موازات و غرائزی هست که حیوان را وادار و بطرف اعمالیکه نتیجه آن منظور را میدهد رهبری میکنند.

۳- در عین اینکه هر يك از جهازات طبیعی حیوان با تمایل و غریزه و اندیشه‌های مربوطه بآن واقعا مرتبط و پیوسته است و بالاخره از همه آنها منظور واحدی تأمین میشود و همه بمنزله يك دستگاهند که برای يك منظور واحد بوجود آمده‌اند نکته قابل توجه اینست که طرز فعالیت این دو قسمت (قسمت طبیعی و قسمت نفسانی) چنان نمودار میسازد که این دو قسمت مجزا از یکدیگرند و هر يك برای خود و برای يك هایت و هدف جداگانه و مختص بخود کار میکنند و بحسب تصادف نتیجه یکی از این دو قسمت بِنفع دیگری هم تمام میشود.

شما از انسان عالم صرف نظر کنید و وضع کودک یا حیوان یا انسان بسیط را مورد مطالعه خود قرار دهید. کودک یا حیوان یا انسان بسیط در دستگاه مربوط بتغذیه وی (مثلا) احتیاج بنذا پیدا میشود و او بدون آنکه از این احتیاج طبیعی آگاه شود و بداند که «بدن» احتیاج به بدل‌مایتحلل دارد و فائده غذا از لحاظ طبیعی چیست؟ بلکه بدون آنکه از وجود معده و دستگاه هضم و جذب و دفع آگاهی داشته باشد و بدون آنکه توجهی بحیات و بقاء خود داشته باشد فقط احساس مخصوصی در خود مییابد که ما نام آنرا گرسنگی میخوانیم آنگاه میل بسیری و لذتی که از اینراه حاصل میشود در دستگاه نفسانی وی شروع بفعالیت میکند و اندیشه سیرشدن (باید سیر بشوم) را در وی پدید میآورد تا بالاخره منجر باراده و حرکاتی در ظاهر بدن که مظهر آن تمایل و آن اندیشه است میشود و همچنین وقتیکه بدن آماده انجام اعمالی که منجر بتولید مثل میگردد بشود حیوان بدون آنکه از احتیاج طبیعی بدن خود آگاه شود و بدون آنکه نتیجه طبیعی عمل خود را که بقاء نوع است بداند فقط ←

و اگر یکفرد بازرگانیم همه روزه سرگرم اندیشه داد و ستد و پرورش مکنند و تولید ثروت میباشیم و اگر یک فرد مالک و اگر یک دهقان و اگر یک دانشور و اگر.... بوده باشیم با احساسات ویژه و اندیشه‌های مخصوص بسر پرده و زندگی خود را بسرانجام میرسانیم.

راستی ممکنست یکنفر انسان یکممر تمام سرگرم اندیشه‌های

→ احساس مخصوصی در خود مییابد و اندیشه کاری که منجر بارضام تمایل نفسانی وی است در وی پدید میآید تا بالاخره آن تمایل و آن اندیشه منجر بانجام اعمال مخصوص میشود. حیوان در اعمال خود که از روی قصد و اراده انجام میدهد منظور و مقصود دارد ولی آن منظوریکه در شعور حیوان منمکس میشود غایت طبیعی اعمال نیست بلکه کسب لذت و ارضاء تمایلات است.

حیوان بلکه انسان در اعمال قصدی و ارادی خود صرفاً مطیع تمایلات و عواطف و احساسات درونی خویش است و کارهائیکه در طبیعت و برای رسیدن طبیعت بمقصد و هدف خویش انجام میدهد از راه اطاعت تمایلات درونی خود و برای وصول بلذات نفسانی خود انجام میدهد و روی اینجهت است که بعضی از فلاسفه مانند شوپنهاور میگویند «طبیعت انسان را «میفریبده» و برای آنکه بمقصد خودش برسد دل او را بلذات فریبنده خوش میکند. مثلاً برای آنکه نسل ادامه یابد راهی بهتر از این نیست که انسانرا با دلخوش کردن بلذات دروغی و فریبنده‌ای که زن و مرد از معاشرت یکدیگر میبرند گول بزنند و هزاران مصیبت و رنج و بدبختی را بدوششان بگذارند». ولی حقیقت اینست که وجود این تمایلات و لذات را نمیتوان حمل بر تصادف یا تحمیل و فریب نمود بلکه لازمه ذاتی قوای فعاله طبیعی حیوان وجود این تمایلات و لذات است و جز این نتواند بود و ما درپاورقی‌های آینده مبنای علمی آنرا بیان خواهیم کرد و چیزیکه مبنای علمی و علی و معلولی دارد قابل حمل بر تصادف یا فریب نیست.

خلاصه اینکه در عین اینکه بین احتیاجات طبیعی حیوان و بین تمایلات و غرائز و اندیشه‌های حاصل از آن تمایلات که منجر بفعل ارادی حیوان میشود هم‌آهنگی برقرار است و فعالیتهای نفسانی حیوان که مقدمه فعل ارادی است برای رسیدن طبیعت است بمقصد و هدف خویش از بقاء و کمال فرد یا نوع، در دستگاہ شعور و اندیشه و اراده حیوان توجهی بطبیعت و غایتی که طبیعت بسوی آن غایت میشتابد نیست.

تنها غایت و هدفی که در شعور حیوان منمکس میشود و او را وادار بتکاپو و فعالیت میکند ارضاء تمایلات و نیل بلذات است و حیوان بلکه انسان بدون آنکه از احتیاجات طبیعی خود آگاه باشد و غایت فعالیتهای طبیعی وجود خویش را که این امور نفسانی برای آنها کار میکنند بدانند و یا اگر بدانند آنها را در نظر بگیرد (مانند انسان عالم) کارهای ارادی و قصدی خویشرا انجام میدهد و او در این کارها صرفاً از تمایلات درونی خویش اطاعت میکند و نیل بلذات حاصل از اعمال را منظور میدارد. وگاهی چنان سرگرم اطاعت از تمایلات و پیروی از احساسات و پروراندن آرزوها و تمنیات و اندیشه‌های ناشی از آن تمایلات است که بکلی از طبیعت و وجود واقعی خویش بیخبر است و همانظوریکه در متن اشاره شده: ممکن —

گونگون بوده و حتی یکدم، نظر نخستین که گفته شد از فکر وی عبور و بمتخیله‌اش خطور نکند و اگر نیز گاهی بفکر سیر طبیعی و تکوینی وجود خود بیفتد بسیار ناچیز و نسبت بتوده‌های جهان اندیشه و پندار وی در حکم صفر میباشد.

ولی آیا اقامت انسان در کوی احساسات و اندیشه‌ها و فرو رفتنش در دریای پندار، سازمان طبیعت و تکوین را ساقط یا راکد

→ است یکنفر انسان يك عمر تمام سرگرم اندیشه‌های گونگون بوده و حتی یکدم، نظر نخستین (فعالیت‌های طبیعی وجود وی) از فکر وی عبور و بمتخیله‌اش خطور نکند.

۴- گفتیم در عین اینکه هدفی را که حیوان بحسب شعور و ادراک خود در نظر میگیرد و برای آن فعالیت میکند مغایر است با هدفی که طبیعت حیوان بسوی آن میشتابد، بین این دو دستگاه (طبیعت و نفسانیات) همکاری و هم‌آهنگی کامل برقرار است و معمولاً همان چیزی تمایل حیوان را ارضاء میکند که طبیعت را بسوی مقصد خویش کمک میکند و برعکس چیزی طبیعت را بسوی مقصد کمک میکند که تمایل حیوان را نیز ارضاء میکند. حالا باید بدانیم آیا کدامیک از این دو قسمت تابع است و کدامیک متبوع؟ یعنی آیا وجود این تمایلات و غرائز و اندیشه‌ها برای رسیدن طبیعت است بمقصد و هدف خویش یا آنکه دستگاه طبیعت برای این بوجود آمده که تمایلات مخصوصی را در حیوان ارضاء کند و این اندیشه‌ها و آرزوها و تمنیات را در او پدید آورد؟ همانطوریکه در متن بیان شده «آیا اصالت و هستی حقیقی از آن کدامیک از این دو مرحله بوده و کدامیک از آنها مستقل و متبوع و کدامیک مستمند و طفیلی دیگری خواهد بود؟».

مطالعه زندگی حیوانات خصوصاً با توجه به «اصل انطباق با احتیاجات» که در مقدمه اینمقاله گفته شد روشن میکند که نفسانیات حیوان یعنی تمایلات و احساسات و اندیشه‌های ناشی از آنها که این مقاله آنها را اندیشه‌های اعتباری نام نهاده تابع و طفیلی هستند و بمنزله ابزاری هستند که طبیعت آنها را برای رسیدن به هدف و مقصد خویش ساخته است.

هنگامیکه با نظری دقیق‌تر مطالعه کنیم خواهیم دید که در حیوان نیروی هست که موجبات «بقا» او را فراهم میسازد و او را بجانب کمال فرد یا نوع سوق میدهد و هر یک از جبهات بدن که ما از آنها باعضاء و جوارح تعبیر میکنیم و هر یک از جبهات روحی از تمایلات و غرائز و اندیشه‌های ناشی از آنها ابزارهایی هستند که بحسب اقتضای محیط‌ها و شرائط ظروف و احوال، حیوان آنها را بکار میبرد و از آنها استفاده میکند و همواره تغییر محیط و تغییر احتیاجات حیوان خواه ناخواه به حکم قانون انطباق با محیط از طرفی در وضع تجهیزات بدنی و از طرفی در وضع تجهیزات روحی وی موجب تغییرات متناسبی می‌شود. و البته همانطوریکه در مقدمه این مقاله گذشت از نظر حیوانشناسی تجربی نمیتوان عامل اصلی این تطبیق را تعیین نمود و هر دو دسته‌ای مطابق مشرب فلسفی خود نظریه‌ای داده‌اند (رجوع شود بصفحه ۱۳۳) و هم نمیتوان حدود این تطبیقات را دقیقاً تعیین نمود یعنی نمی‌توان گفت که حیوان تحت تأثیر همان عامل مرموز تا چه اندازه میتواند خود را از لحاظ تجهیزات بدنی و تجهیزات روحی با احتیاجات سازگار کند ←

نموده و بنیان طبیعت و تکوین را کننده یا او را از فعالیت جبری خود باز میدارد؟ البته نه.

و درین صورت آیا اصالت و هستی حقیقی از آن کدامیک از این دو مرحله بوده و کدامیک از آنها مستقل و متبوع و کدامیک تابع و طفیلی دیگری خواهد بود؟ و آیا طبیعت بواسطه پیش آمد مرگت از فعالیت خود باز می ایستد و در نتیجه طومار اندیشه و آرزوهای انسانی پیچیده میشود یا اینکه انسان بواسطه خاتمه دادن اندیشه و پندار بسیر طبیعت خاتمه داده و در آرامگاه جاویدانی خود نشیمن میگزیند؟

پاسخی که کاوش علمی بلکه معلومات بسیط ابتدائی انسان باین پرسش میدهد اینست که سازمان طبیعت و تکوین متبوع و سازمان اندیشه و پندار تابع و طفیلی او میباشد.

ولی با اینهمه سازمان فکری را بکلی بی رابطه، بسازمان طبیعت و تکوین نمیتوان انگاشت زیرا افعال ارادی همراه فکر خاصی است که با تغییر و بطلان وی فعل نیز متغیر و باطل میشود. چنانکه روشن ترین آزمایشها در زندگی انسان گواه این سخن میباشد. طبیعت با بطلان فعالیت خود باطل و نابود میشود پس همان طبیعت انسانی است مثلاً که این اندیشه ها را برای

→ ولی فی الجمله مسلم است که تغییر محیط و تغییر احتیاجات هم در وضع تجهیزات بدنی و اعضاء و جوارح موجود زنده مؤثر است و هم در وضع روحی و نفسانی وی. مثلاً مطالعات احوال و عقائد و روحیه ملل مختلف ثابت کرده که همواره طرز افکار و تمایلات و احساسات مردمی متناسب است با منطقه جغرافیائی زندگانی آنان مثلاً مردمی که در مناطق حاره زندگی میکنند یا مردمی که در سایر نقاط زندگی میکنند همانطوریکه از لحاظ شکل و اندام و قیافه متفاوتند از لحاظ احساسات و تمایلات و اندیشه نیز متفاوتند لهذا بسیار چیزها است که آن مردم بحسب احتیاج محیط و تحت تاثیر عامل «تطبیق دهنده» خوب و زیبا می پندارند در صورتیکه در نظر مردم سایر مناطق آن چیزها زشت و ناپسند است. و روی همین جهت است که طرز فکر ملل و جماعات مختلف، متفاوت است و هر ملتی يك نوع قضاوت میکنند ولی خواننده محترم از یاد نبرد که اختلاف طرز فکر ملل و امم در افکار اعتباری است نه در حقایق و همانطوریکه در مقدمه مقاله گفتیم عقل و معقولات نظری در همه کس و همه جا و جمیع ظروف و احوال یکسان است و لهذا ما نمیخواهیم مدعی شویم که مردم مناطق حاره طرز فکرشان در ریاضیات و منطق مثلاً با مردم مناطق منجمده متفاوت است. بلکه همانطوریکه بحدی خواهد آمد در میان افکار اعتباری نیز يك سلسله افکار هست که قابل تغییر و تبدیل نیست. تفکیک این دو قسم از یکدیگر در متن مقاله خواهد آمد.

دریافت خواص و آثار خود بوجود آورده و از راه آنها به هدف و مقصد طبیعی و تکوینی خود میرسد.

ازین بیان نتیجه گرفته میشود

میان طبیعت انسانی (مثلاً) از یکطرف و خواص و آثار طبیعی و تکوینی وی از طرف دیگر يك سلسله ادراکات و افکار موجود میانجی است که طبیعت، نخست آنها را ساخته و بدستیاری آنها خواص و آثار خود را در خارج بروز و ظهور میدهد. اکنون باید دید که اولاً این ادراکات و افکاریکه میان طبیعت و آثار طبیعت واسطه هستند چگونه افکاری میباشند و فرق آنها با افکاری که دارای این خاصیت نیستند چیست؟ ثانیاً ارتباط آن افکار با طبیعت چه ارتباطی است؟ ثالثاً ارتباط آن افکار با آثار طبیعت چگونه میباشد؟

جای تردید نیست که هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان در دایره پیدایش خود با افعالی سروکار دارد و نقاطی را هدف فعالیت خود قرار میدهد که با قوی و ابزار و وسایل آنها بحسب طبیعت و تکوین مجهز میباشد چنانکه مثلاً جانوران تخم‌کننده هیچگاه اندیشه زائیدن و شیر دادن نمیکنند و اگر زائیدن و شیر دادن يك جانور زاینده را ببینند التذافی از تصور آن ندارند و جز آنچه تجهیزات آنها اقتضا میکند چیز دیگری تصور نمیکنند و همچنین آنچه را که بحسب طبیعت با ابزار مناسب وی مجهز هستند نمیتوانند تصور نکنند یا منافی وی تصور نمایند مثلاً پیش انسان برای جواز خوردن و نزدیکی جنسی حجتی بالاتر از جهاز طبیعی تغذی و تولید مثل نیست.

و از همین‌جا میشود حدس زد که اگر یکی ازین موجودات فعاله را (و البته هر موجودی فعال است) علمی فرض کنیم^{۱۰} باین

۱۰- سابقاً گفتیم که حیوان و از آنجمله انسان قسمتی از نیازمندیهای وجود خویش را که در نبات بطور هادی و طبیعی انجام میگیرد (باضافه قسمتهائی علاوه) باید با وساطت و هدایت میل و لذت و اراده و اندیشه انجام دهد و در حقیقت این امور بمنزله ابزارهائی هستند که طبیعت حیوان برای طی مراحلی که باید به پیماید آنها را بکار میبرد و از اینرو حیوان نیازمند بیک سلسله فعالیتهای ارادی است تا بتواند حیات و بقاء خویش را حفظ کند.

معنی که کارهای خود را با ادراک و فکر انجام دهد باید صور ادراکی افعال خود را باقتضای قوای فعاله خود داشته باشد. و چون افعال وی تعلق بماده دارد باید صور علمیه موادی را که متعلق افعال وی میباشد داشته باشد و باید روابط خود را با آنها

→ هر فعل ارادی چون با اندیشه انجام مییابد قهرآ از شعور حیوان مخفی نیست یعنی حیوان بافعالی که در ظاهر بدن وی با مداخله اراده و اندیشه انجام مییابد آگاه است و نیز چون هر فعل ارادی برای غایت و منظوری انجام مییابد حیوان باید بغایت فعل خود آگاه باشد پس حیوان در کارهایی که با مداخله اراده و اندیشه انجام میدهد باید بخود آن افعال و بغایت و نتیجه‌ایکه از آن افعال عاید حیوان میشود آگاه باشد بلکه چون افعالیکه حیوان بتحریرک طبیعت انجام میدهد سروکار بآماده‌ای از مواد خارجی دارد یعنی آن افعال یکنوع تصرفاتی است در ماده‌ای از مواد خارجی باید ماده متعلق فعل خود را نیز بشناسد و بالاتر اینکه بعضی از افعال حیوان تصرفاتی دقیق و پیچیده و صنعتی است که از طرفی اطلساح حیوانرا بکیفیت مخصوص این عمل ایجاب میکند و از طرف دیگر مستلزم مهارت عملی حیوان است از قبیل همه اعمال فنی و صنعتی انسان و مانند اعمال غریزی شگفت‌انگیز حیوانات و بالاخص حشرات که در کتب حیوانشناسی مسطور است و تعجب هر بیننده یا خواننده‌ای را برمی‌انگیزد. پس هر فعل ارادی که از حیوان سر میزند مستلزم اندیشه‌ها و شناسائی‌هایی است و لااقل شناسائی خود فعل و غایتی که از آن فعل باید منظور حیوان بوده باشد.

علاوه براین افکار و اندیشه‌ها که گفته شد هیچ فعل ارادی بدون آنها تحقق نمی‌پذیرد، بمقیده اینمقاله یک رشته اندیشه‌های اعتباری نیز در کار است که در مقدمه هر فعل ارادی لازم است علیهذا هر فعل ارادی که از حیوان سر میزند مسبق بیک سلسله اندیشه‌های حقیقی و یکسلسله اندیشه‌های اعتباری است حالا باید یک نظری کلی و اجمالی باین دو قسمت اندیشه‌های حیوان که مقدمه افعال وی است بیان‌ازیم و آنها را بدست آوریم و ضمناً ببینیم هر یک از این دو قسمت تحت تأثیر چه عواملی و بچه ترتیبی برای حیوان پیدا میشود.

فعلاً نظر خود را باندیشه‌های حقیقی حیوان معطوف میداریم از قبیل معرفت حیوان بافعال خود و بغایت افعال خود و احیاناً بماده متعلق افعال خود و بکیفیت‌های دقیق افعال خود و اما اندیشه‌های اعتباری بتدریج و ترتیبی که در خود مقاله خواهد آمد مورد بحث قرار خواهد گرفت. و قبلاً مقدمه ذیل را یادآور میشویم.

بشر قبل از آنکه روی اسلوب فنی وارد تحقیق موجودات اینجهان گردد در برخورد‌های اولی که با طبیعت میکند تمام اجزاء بیجان و جاندار طبیعت را دارای تأثیر و خاصیت می‌بیند: از آتشی که با بدنش تماس میگیرد و از آبی که مینوشد و از سنگی که از زمین بر میدارد و از درختی که میوه و سایه‌اش را مورد استفاده قرار میدهد و از حیوانیکه از سواری یا شیر یا گوشتش بهره میگیرد. مطالعاتیکه دانشمندان از دوره‌های قدیم تاکنون روی اسلوب‌های فنی و علمی در اینموجودات کرده‌اند و تأثیرات و فمالتیهای اینموجودات را مورد نظر قرار داده‌اند موجب شده که برای اینموجودات یک تقسیم و طبقه‌بندی کلی قائل شوند ←

بداند و اتفاقاً تجربه نیز همین حدس را تأیید میکند. ما ابتدائاً متعلق مادی فعل را تمیز داده و سپس فعل را که یکنوع تصرف در ماده است انجام میدهیم (اگرچه این سخن فعلاً خام بوده و مفهوم حقیقی خود را چنانکه شاید و باید پیدا نمیکند و در جای ویژه

→ باین ترتیب: جماد - نبات - حیوان - انسان - و در این تقسیم و طبقه بندی آنچه در درجه اول مقیاس و ملاک واقع شده نوع فعالیت و آثار این موجودات است یعنی چون اختلاف کلی بین نوع فعالیت جماد و نبات و هر یک از این دو با حیوان و هر یک از این سه با انسان دیده شده این تقسیم و طبقه بندی بوجود آمده.

دانشمندان جمادات را مورد مطالعه قرار داده اند و یک سلسله خواص و آثار در بساطت و مرکبات آنها یافته اند ولی در نباتات برخورد کرده اند که علاوه بر آنچه در جمادات دیده میشود یک نوع فعالیت مخصوص دیگر که عبارت است از تغذی و جزء خود کردن مواد خارجی ورشد و تولید مثل کردن نیز دیده میشود و مثل اینکه یکدستگاه «خودکار» که خودش خودش را ترمیم و اصلاح میکند و نقص خود را رفع میکند در درون این دسته از موجودات گذاشته شده و پس از مدتی بملت مجهول و نامعلومی (که هنوز هم نامعلومست) ایندسته از موجودات راه نزول و انحطاط را می پیمایند و از بین میروند. در دسته دیگر از موجودات که آنها را حیوان نام نهاده اند علاوه بر آنچه در نباتات دیده اند آنها را دارای شعور و ادراک و میل و لذت یافته اند که کارهایی را بتحریک میل و راهنمایی شعور و اندیشه انجام میدهند و در میان آنها انسان را از لحاظ شعور و اندیشه دارای امتیاز فوق العاده ای یافته اند.

بدیهی است که مطالعات دانشمندان اولیه در مورد هر یک از این چهار قسمت موجودات یا آنچه امروز در دست بشر است از زمین تا آسمان متفاوت است. معلومات بشر اولیه در مورد شناخت طبیعت بیجان و طبیعت جاندار از نبات و حیوان و انسان در مقابل معلومات بشر امروز صفر است ولی در عین حال این تقسیم و طبقه بندی که در بالا گفته شد که با مقیاس اختلاف موجودات در نوع فعالیت در نظر گرفته شده بقوت و استحکام خود باقی است و از طرف همه دانشمندان برسمیت شناخته شده و هنوز هم دانشمندانی که در مقام طبقه بندی و درجه بندی علوم برآمده اند در درجه اول همین طبقه بندی مزبور را که در موجودات است ملاک درجه بندی و تقسیم علوم قرار داده اند و البته این طبقه بندی موجودات ناظر باینجهت نیست که این اختلافات از چه نقطه آغاز شده و آیا از اول چنین بوده یا بعد پیدا شده و اگر بعد پیدا شده بچه ترتیب بوده؟ و همچنین ناظر باینجهت نیست که مبنای این اختلافات چیست؟ آیا ماده بیجان یگانه عامل اصلی این اختلافات است یا چیز دیگری هم در کار است؟ این طبقه بندی فقط وضع فعلی موجودات را در طرز فعالیت نمایان میسازد. فرق بین فعالیت فیزیکی جمادات و فعالیت حیاتی نباتات از یکدیگر و همچنین فرق ایندو با فعالیت حیوانی چندان دشوار نیست آنچه نیازمند بتأمل است طرز فعالیت ارادی حیوان است که مستلزم یک سلسله اندیشه و ادراکات است که باید در مقدمه آن افعال واقع شود و اینک بشرح آن میپردازیم: حیوان چون با اراده و اندیشه کارهایی میکند ناچار همانطور که باراده و اندیشه خود آگاهی دارد بحرکتی که ناشی از اراده و اندیشه است آگاهی دارد. ولی در اینجا یک سؤال مهم فلسفی پیش میآید و آن اینکه آیا آگاهی حیوان بفعل خود مانند آگاهی وی است باشیاء خارجی یا بنحو ←

خود باید روشن شود ولی عجالتاً همین اندازه و سر بسته کافی است).

بهرحال قوای فعاله ما احساساتی درونی در ما ایجاد میکنند ما انجام دادن افعال قوای خود را دوست داشته و میخواهیم و حوادث

دیگری است؟ و اگر مانند آگاهی وی است پسایر اشیاء لازم است که اول حرکت ارادی بدون اطلاع حیوان صادر شود سپس حیوان از راه یکی از حواس خود بآن آگاه شود!! و حال آنکه این خلاف ضرورت است و مخصوصاً از آنجهت که انسان هم در اینجهت شریک است و هر کسی خود را میتواند مورد مطالعه قرار دهد. ما از حال خودمان میدانیم که قبل از فعل ارادی و لااقل در حین وقوع آن از وجودش آگاهی پس ناچار علم حیوان بحرکات ارادی خود از قبیل علم وی پاشیاء خارجی نیست و باصطلاح فلسفی علم حصولی انفعالی نیست. بلکه طوری دیگر است یعنی بطور علم حضوری است و اینمسئله از فروع یکی از مهمترین مسائل فلسفی در باب علم و معلوم است و همین اشاره مطلب ما را کافی است. ایضاً حیوان بفایت فعل ارادی خویش آگاه است. هر فعلی که بمقتضای اندیشه و اراده واقع میشود خواه ناخواه از یکی از «تمایلات» یا «میلها» نفسانی حیوان سرچشمه میگیرد.

تمایلات یا میلها عبارت است از منشأهای اصلی نفسانی هیجانها و اشتیاقاتیکه در وجود حیوان پیدا میشود و منجر بحرکات ارادی میشود. در وجود حیوان تمایلات مختلفی هست و هر تمایلی هیجانی بطرف شیء خاصی ایجاد میکند، تمایل بغذا غیر از تمایل جنسی و هر یک از این دو غیر از تمایل بجاه و مقام است. در اینکه تمایلات حیوان و بالاخص انسان چندتا است و کدامیک اصل است و کدامیک فرع بحثهای دقیق علم النفسی شده و نظریه‌های دقیقی پدید آمده و شاید درآینده ما وارد اینمبحث بشویم.

بهرحال هر فعلی که بمقتضای اراده و اندیشه از حیوان سر میزند خواه ناخواه از يك میلی سرچشمه میگیرد و غایتی که در درجه اول منظور حیوان است ارضاء آن میل است. مثلاً کودک احتیاج بغذا پیدا میکند و يك احساس آمیخته بهیجان و لذتی در وجود خود احساس میکند که ما آن را گرسنگی میخوانیم این هیجان از میل بغذا سرچشمه میگیرد و کودک تلاشی که برای غذا میکند برای ارضاء همین میل است و ما نام این ارضاء را در اینجا «سیری» گذاشته‌ایم.

هر فعلی که ابتداء بنظر میرسد که علی‌رغم میل انسان واقع میشود از يك میل مخفی سرچشمه میگیرد مثلاً شخص برخلاف تمایلات خودپرستی خویش بيك عمل اخلاقی نوع خواهانه اقدام میکند و چون برخلاف تمایلات خودپرستی است می‌پندارد که این فعل مطلقاً برخلاف میلش صورت گرفته و حال آنکه واقماً يك تمایل دیگری (تمایل نوع خواهی مثلاً) در وجودش مکتوم بوده که در آن حال یرسایر تمایلات شخص فائق آمده و عمل وی را تحت کنترل خود قرار داده. و اگر چنین تمایلی در وجودش نمی‌بود محال بود که اراده‌اش برانگیخته شود و فعلی صورت بگیرد.

علیهذا در هر فعلی از افعال ارادی ارضاء تمایلی منظور است و غایتی که هیچ فعل ارادی خالی از آن نیست (چه در حیوان و چه در انسان) و حیوان مستشعر ←

و وارداتی که با قوای ما ناجورند دشمن داشته و نمی‌خواهیم یا در مورد آنها افعال مقابل آنها را دوست داشته و می‌خواهیم. پس ناچار صورت ادراکی احساسی خود را هم بفعل و هم به ماده و هم بنخودمان می‌دهیم چنانکه بچه در نخستین روزهای زندگی

→ بآنت و او را میجوید همانا ارضاء تمایلی از تمایلات است.

پس همانطوریکه حیوان بفعل خود آگاه است بغایت نفسانی فعل خود نیز آگاه است و علم حیوان بغایت فعل خود نیز از قبیل علم وی باشیام خارجی نیست یعنی حصولی انفعالی نیست بلکه حضوری است مثل سایر امور نفسانی که در مقاله ۵ گذشت.

این دو علم و ادراک که تاکنون گفته شد (ادراک فعل و ادراک غایت نفسانی فعل) خواه ناخواه در هر فعل ارادی موجود است و این دو ادراک حیوان چون مربوط به چیزهایی است که خارج از وجود خودش نیست. از نظر توجیه علمی و فلسفی چندان اشکالی ندارد حالا ببینیم آگاهیها و اطلاعات حیوان از اموریکه خارج از وجود وی است چگونه و بچه وسیله است؟

این قسمت نیز تا آنجا که از راه حس و تجربه و فکر قابل توجیه است چندان اشکالی ندارد. مانند آگاهیهای انسان از طبیعت و قوانین طبیعت. انسان در آغاز امر نه طبیعت را می‌شناسد و نه بقوانین آن آگاهی دارد. بتدریج در اثر برخورد با طبیعت همین آنرا می‌شناسد و قوانینش را بدست می‌آورد و در عمل از آنها استفاده میکند.

مشکل در یک سلسله حرکات و اعمالی است که از حیوانات دیگر سر میزند که اصطلاحاً حرکات غریزی خوانده میشود مانند اعمال شگفت‌انگیز مورچگان و زنبور عسل و لانه ساختن و بچه بزرگ کردن و مهاجرت‌های تابستانی و زمستانی پرندگان و هزارها کارهای دیگر از هزارها حیوان دیگر که در کتب حیوانشناسی مسطور است. در قرون جدیده دانشمندان مطالعات ارجمنندی در زمینه فراژ حیوانات کرده‌اند و عجائبی از عالم زندگی حیوانات کشف کرده‌اند.

حرکات غریزی اختصاص بدسته مخصوصی از حیوانات ندارد. از حشرات پست بلکه از حیوانات تک سلولی گرفته تا خزندگان و حیوانات ذوقار و پستانداران و انسان کم و بیش دارای حرکات غریزی هستند و آنکه از این لحاظ از همه ناقص‌تر است انسان است.

کارهای دقیق و ماهرانه‌ایکه حیوان بنفع شخص یا نوع یا نسل آینده انجام میدهد اگر انسان بخواهد انجام دهد مدت‌ها وقت برای یاد گرفتن و تعلم می‌خواهد. حالا باید ببینیم آیا واقعاً حیوان از دقت‌هاییکه در کارهای غریزی خود بکار میبرد و از فوائد و نتایجی که در طبیعت بر اینکارها مترتب است آگاه است یا نه؟ اگر آگاه است این آگاهی را از کجا کسب کرده؟ و اگر آگاه نیست چگونه کارهای خود را «من حیث لایشمر» چنان دقیق تنظیم میکند که نتایج مفیدی برای حیات فرد یا نوع در بردارد؟ در اینجا چند نظریه است:

۱- حیوان از نتایج فعل خود آگاه نیست و در ساختمان وجودیش هیچگونه دستگاهی که موجب صدور حرکاتی معین که متضمن نتایجی معین باشد وجود ندارد. وقوع حرکات غریزی باین ترتیب بطور تصادف است.

هرچه بدستش می‌آید گرفته و بدهان میبرد آنگاه چیزهای خوردنی را خورده و آنچه نمیتواند، نمیخورد. البته اشتهای خوردن بصورت احساس در مغز وی جایگزین شده و سپس نام اراده و مراد و مرید (خواست خواسته - خواهان) بوی داده و با آزمایش، خوردنی را

→ واضح است که این نظریه هیچ ارزش علمی ندارد و نمیتوان حرکات منظم حیوانات را که پیدا است از قانونی پیروی میکنند حمل بر تصادف کرد.

۲- حیوان از افعال و حرکات خود و از نتایج افعال خود بیخبر است زیرا حیات و لوازم حیات از هوش و ادراک و میل و لذت و اراده از مختصات انسان است ولی در وجود حیوان دستگاهی هست که موجب میشود حرکاتیکه متضمن فوایدی برای حیوان است پدید آید. ساختمان حیوان عیناً مانند یک ماشین است چیزیکه هست این ماشین طوری ساخته شده که در مواقع معین آثاری بروز میدهد که انسان می‌پندارد از روی شعور و ادراک کار میکند. مثلاً طوری ساخته شده که در موقع نزدیک شدن چیزی که موجب ویرانی وی است خود را از او دور میکند (مانند فرار کردن گوسفند از گرگ) و در موقعیکه احتیاج بموادی دارد که بمنزله روغن و بنزین این ماشین است خود را بآن نزدیک میکند (مانند نزدیک شدن گوسفند بآب و علف) و انسان می‌پندارد که در صورت اول ترس، و در صورت دوم اشتیاق، حیوان را وادار بحرکت کرده است و حال آنکه حیوان نه ترس دارد و نه اشتیاق و نه لذت و نه رنج. این نظریه منسوب به دکارت و پیروانش است و گویند روزی شاگردان دکارت سگی را آزار میکردند حیوان فریاد میکشید، آنها با تعجب میگفتند طوری صدا میکند که انسان خیال میکند درد میکند. روی این نظریه حرکات غریزی غیرارادی است و علت آنکه حرکات غریزی منجر به نتایج معین میشود وضع مخصوص ساختمان مکانیکی وجود آنها است.

این نظریه نیز بقدری ضعیف است که احتیاج بانسداد ندارد و امروز در میان هیچ دسته‌ای طرفدارانی ندارد.

۳- حرکات غریزی اعمالی خودبخودی هستند ولی در نسلهای پیش اعمالی بوده‌اند که از روی شعور و اندیشه و اراده صادر میشده‌اند این اعمال بعدها در اثر تکرار زیاد «عادت» این حیوانات شده و این عادت طبق قانون وراثت باعقاب منتقل شده و حالت غریزه پیدا کرده است. این نظریه منسوب به لامارک است.

براین نظریه چند ایراد مهم وارد کرده‌اند یکی اینکه اینفرضیه مستلزم اینست که حرکات نسلهای پیش را از روی شعور و اندیشه فرض کنیم و مشکل دوباره عود میکند که آنها این شعور را از کجا کسب کرده بودند؟ البته نمیتوانیم بگوئیم بتدریج در اثر تجربه یادگرفته‌اند زیرا بسیاری اعمال غریزی است که نوزاد حیوان در آغاز تولد محتاج بآنها است و این با آنفرض سازگار نیست و دیگر آنکه حرکاتی را میتوان با عادت توجیه کرد که مستلزم تکرار و توالی زیاد باشد و حال آنکه بعضی از حرکات غریزی در طول عمر حیوان بیش از چند دفعه معدود واقع نمیشود و بعلاوه اگر عادت مبدأ غریزه بود لازم بود که حیوانات هرچه طویل‌العمرتر باشند از لحاظ غریزه کاملتر باشند و حال آنکه قضیه عکس است و حیوانات کامل‌الغریزه غالباً عمرهای بسیار کوتاه دارند.

و دیگر آنکه این نظریه مبتنی بر یک نظریه کلی است که لامارک و داروین ←

تمیز داده و گاهی هم میفهمد که ماده‌ای که در دست دارد خوردنی نیست البته آن وقت نامهای خوردن و خوردنی و خورنده را بفعل و بخورد و بماده میدهد و این جمله را در دل دارد «این خوردنی را باید بخورم» و بیشتر میگفت «این خواستنی را باید بخواهم» با بیانی

— در مورد انتقال صفات اکتسابی از اسلاف باعقاب دارند و تحقیقات جدید علم وراثت این نظریه را مردود شناخته است و دیگر اینکه ما در مورد انسان مشاهده میکنیم که حرکات عقلانی و ادراکی هیچگاه بصورت غریزه باعقاب منتقل نمیشود و اگر این نظریه درست بود لازم بود که اعمال عقلانی انسان بصورت غریزه باعقاب منتقل شود و نوزادان انسان کاملترین حیوانات باشند از لحاظ غرائز و حال آنکه قضیه کاملاً برعکس است و آنکه از لحاظ هدایت غریزه از همه ناقص‌تر است انسان است.

۴- حرکات غریزی اعمالی خودبخودی هستند و بدون دخالت اراده و اندیشه صورت میگیرند مانند اعمال انمکاسی که از موجود زنده سر میزند از قبیل حرکات جهاز هاضمه هنگامیکه غذا وارد آن میشود و یا ترشح غدد زیر زبان هنگامیکه مثلاً ترشی روی زبان قرار میگیرد و غیر اینها. فرقی که هست اینست که این سلسله اعمال انمکاسی بسیط و ساده هستند ولی حرکات غریزی مرکب و پیچیده‌اند. تمام حرکات غریزی حیوان در نسلهای پیش حرکاتی انمکاسی و ساده بوده‌اند بمدها بتدریج که حیوانات تکامل یافته‌اند و انواع از یکدیگر اشتقاق یافته‌اند اینحرکات نیز که بصورت عادت درآمده‌اند بموازات سایر قسمت‌های وجودی حیوان تکامل پیدا کرده و طبق قانون وراثت باعقاب منتقل شده‌اند. این نظریه منسوب به داروین است. این نظریه نیز بچند دلیل مردود شناخته شده یکی همانکه در بالا گفته شد که علم وراثت نظریه انتقال صفات اکتسابی را قبول نمیکند و دیگر آنکه حرکات انمکاسی عکس‌العمل بدن حیوان در مقابل یکی از مؤثرات خارجی است و حال آنکه حرکات غریزی از عوامل درونی حیوان سرچشمه میگیرد. آیا چه محرک خارجی در بدن حیوان تأثیر میکند که او را بطرف غذا یا لانه ساختن یا نزدیکی جنسی روانه میسازد. بملاوه چگونه میتوان قبول کرد که حرکات غریزی شگفت‌انگیز حیوانات یا حرکات نوزاد انسان در آغاز تولد حرکاتی انمکاسی و خالی از شعور و قصد و اراده است.

خود داروین در اثر ایراداتیکه بر نظریه‌اش در باب غرائز حیوانات وارد کردند از عقیده خود صرف نظر کرد و بنظریه لامارک که در بالا گفتیم گرائید. دکتر ارانی در مقام توجیه حرکات غریزی همان نظریه لامارک را بالاخره انتخاب میکند وی در پسیکولوژی صفحه ۱۸۲ میگوید «رفتار موجود زنده با حرکات بلااراده یعنی حرکات انمکاسی شروع میشود و بعد از حرکات انمکاسی حرکات ارادی بوجود میآید ولی ما بین ایندو نوع حرکت يك نوع رفتار هست که کاملتر از حرکت انمکاسی است و مدت بیشتری دوام پیدا میکند ولی چون جامد است و موجود زنده بر حسب اراده در آن تغییراتی نمیدهد ناقص‌تر از حرکات ارادی است این نوع رفتار را حرکت غریزی یا بطور ساده غریزه مینامند مانند پرواز پروانه در اطراف شمع، لانه ساختن يك پرنده و غیره. مجذوب شدن پروانه بشمع غریزی اوست... غریزه بدکام ارتباط ندارد و جیلی موجود است مثلاً اگر کاهندهای مثلثی- شکل مقابل سوراخ کرم خاکی ریخته شود حیوان با نهایت کم‌هوشی که دارد جدیدت —

که شد و مفهوم باید همان نسبتی است که میان قوه فعاله و میان اثر وی موجود است.

و این نسبت اگرچه حقیقی و واقعی است ولی انسان او را میان قوه فعاله و اثر مستقیم خارجی وی نمیگذارد بلکه پیوسته در میان

میکنند کاغذها را از طرف رأس مثلث بلانه خود ببرد. اگر بوسیله ماشین از تخم مرغ جوجه تهیه کنیم حیوان بمجرد خارج شدن از تخم راه میرود، دانه می‌چیند و حرکات دیگر انجام میدهد. شناختن خواص رأس مثلث یا مغزی بودن دانه ارزن را کسی بحیوان نیاموخته است ولی این خاصیت بطور ارث در سلسله عصبی وی از نسلهای پیش باقی مانده است.

پاسخ، همانها است که در مقام رد نظریه لامارک گفتیم و نیازی بتکرار نداریم. معلوم نیست که اجداد کرم خاکی که از خودش کم‌هوش‌تر بوده‌اند (زیرا روی نظریه «نشوء و ارتقاء» حیوانات يك سیر تکاملی را طی میکنند) چگونه خواص رأس مثلث را دریافته‌اند و بآن عادت کرده‌اند و بعد برای اکتساب خود بارش گذاشته‌اند!!!

۵- حرکات غریزی حیوانات حرکتی است ارادی و مقرون بشعور و تدبیر. حیوان هر يك از اینکارهای غریزی خویش را با علم و عمد و آگاهی از نتیجه و خاصیت طبیعی فعل خود انجام میدهد مثلاً آنکه لانه میسازد میدانند فائده لانه ساختن چیست و چگونه باید ساخت تا برای استفاده مبیها شود و آنکه با غریزه اجتماعی فعالیت‌های اجتماعی میکند از روی آگاهی بوظیفه و آگاهی از فوائد زندگانی اجتماعی فعالیت‌های اجتماعی میکند از قبیل زنبور عسل و مورچه و پاره‌ای پرندگان بلکه پاره‌ای پستانداران. این علم و آگاهی برای هر نسلی از طریق حس و تجربه حاصل میشود و بوسیله يك نوع تفاهمی که بین حیوانات است از فردی بفردی و از نسلی بنسلی منتقل می‌شود.

این نظریه را هر چند نمیتوان صددرصد باطل دانست زیرا این نظریه متکی به دو جهت است یکی علم اکتسابی تجربی حیوان و یکی تفاهم حیوانات و تردید نیست که حیوان کم‌وبیش در طول عمر اطلاعاتی کسب میکند و موضوع تفاهم حیوانات نیز هنوز از نظر علمی روشن نیست که آیا واقعاً هست یا نیست و اگر هست تا چه اندازه است و بچه وسیله است. ولی صددرصد نیز قابل قبول نیست زیرا اولاً يك سلسله حرکات غریزی از بعضی حیوانات در همان آغاز تولد یعنی قبل از آنکه حیوان فرصت تعلیم و تلم یا تجربه پیدا کند بطرز شگفت‌انگیزی صادر میشود که با این نظریه قابل توجیه نیست و ثانیاً حیوانشناسان بعضی حیوانات پیدا کرده‌اند که هیچ‌گاه نسل بعدی قبلی را مشاهده نمیکنند و همیشه قبل از آمدن نسل بعدی، نسل قبل از بین میرود و در همین حال حیوان حرکات غریزی شگفت‌انگیزی دارد این نیز با این فرض قابل توجیه نیست و ثالثاً اگر حرکات غریزی از راه تجربه و تعلیم و تلم صورت میگیرد پس چرا فرائض حیوانات جنبه اختصاصی دارد و هر حیوانی فقط در يك اعمال بالخصوص تخصص دارد؟ و چرا افراد نوع همه با هم از لحاظ حرکات غریزی مساوی و در یکدرجه‌اند؟ و چرا از لحاظ غریزه، تکاملی در آنها پیدا نمیشود مثلاً چرا زنبورهای عسل در طول قرن‌ها زندگانی اجتماعی تجدید نظر و تکمیلی در تمدن خود بوجود نمیآورند؟ و حال آنکه اگر حرکات غریزی —

خود و میان صورت علمی احساسی که در حال تحقق اثر و فعالیت قوه داشت میگذارد.

مثلاً وقتی که انسان خوردن را میخواهد نسبت مزبوره را نخستین بار مستقیماً میان خود و میان کارهای تنهاتنها که عضلات

— صدرصد از روی فکر و نظر و کشف قوانین کلی بود میبایست همه حیوانات صاحب غریزه در همه کارها تخصص و مهارت اعمال کنند و بین افراد نوعشان اختلاف باشد (همانطوریکه از لحاظ جسمانی کم و بیش اختلاف هست) و میبایست در وضع حرکات غریزی آنها تکامل و ترقی بوجود آید همانطوریکه در انسان که کارهای خویش را از روی فکر و نظر و تملیم و تعلم انجام میدهد همه این خصوصیات هست. ۶— هدایت غریزه بوسیله يك نوع الهام غیبی صورت میگیرد. حکماء اشراق مدعی بودند که تدبیر حیات هر نوع از انواع حیوانات بوسیله يك «نور مدبر» صورت میگیرد که آنهم بالاخره منتهی میشود بنورالانوار و ذات واجب الوجود. این نظریه را با دلائل علمی نمیتوان رد کرد و اگر از هیچ راه از راههای مادی و طبیعی حرکات غریزی قابل توجیه نباشد ناچار باید حکم کرد که حیوان در حرکات غریزی خود بوسیله يك نیروی دیگری که محیط بوجودش است هدایت میشود. چیزیکه هست کیفیت الهام و کیفیت یادگرفتن و هدایت شدن حیوان مطابق این نظریه بر ما روشن نیست.

۷— حرکات غریزی حیوان همه حرکاتی است از روی شعور و اراده و قصد و لکن در عین حال این فعالیتها فعالیت تدبیری نیست یعنی حیوان فعالیتهای خود را بمنظور نتایج طبیعی آنها انجام نمیدهد بلکه از نتایج طبیعی افعال خود بکلی بیخبر است چیزیکه هست وضع ساختمان هر حیوانی (نسبت بکارهای غریزی مخصوص خودش) طوری است که از آن افعال طبعاً لذت میبرد و حیوان بدون آنکه از نتیجه آن فعل آگاه باشد و بدون آنکه میل به نتیجه فعل او را تحریک کرده باشد بلکه فقط برای لذتی که از نفس فعل عائد حیوان میشود فعالیت میکند.

برای توضیح مطلب میتوان دو نوع فعالیتی که در انسان دیده میشود مورد مطالعه قرار داد. انسان هر چند هر فعالیتی را برای آرزویی و رسیدن بیک لذتی و ارضاء يك تمایلی انجام میدهد ولی در بعضی از افعال مستقیماً خود فعل را نمیخواهد یعنی خود فعل لذت بخش نیست بلکه بسا هست مقرون برنج است و لکن آن فعل، انسان را بیک مقصود نهائی نزدیک میکند از قبیل شخم زدن زمین و دانه پاشیدن و درو کردن و خرم کردن و... که يك نفر کشاورز برای يك مقصود اصلی و نهائی انجام میدهد. در اینگونه افعال چون خودشان مطلوب و مقصود نیستند و تمایلات انسان را بسوی خود جذب نمیکنند لازم است که انسان فائده طبیعی اینها را بداند و قوانین و قواعد صحیح اینکارها را بداند تا آنها را طوری انجام دهد که به نتیجه مطلوب یعنی به چیزی که مستقیماً آسایش و آرامش خاطر انسان را فراهم میکند و يك تمایلی را خشنود میسازد برسد. در اینگونه کارها راهنمای انسان فقط فکر و اندیشه است و لهذا باید از طریق تجربه و تمقل و تملیم و تعلم بدست آید. اینگونه فعالیتها را میتوان فعالیت تدبیری اصطلاح کرد.

يك قسم فعالیتهای دیگر است که انسان خود فعل را میخواهد یعنی خود فعل مستقیماً لذت بخش و ارضاءکننده یکی از تمایلات است از قبیل تغذی و اعمال جنسی —

دست و لبها و فك و دهان و زبان و گلسو و مری و معده و كبس و عروق ... هنگام تغذیه انجام میدهند نمیگذارد بلکه در حال گرسنگی بیاد سیری افتاده و نسبت ضرورت را در میان خود و میان احساس درونی سیری یا لذت و حال ملایمی که در سیری داشت گذاشته و

— حیوانات.

اینگونه افعال خودشان مطلوب و مقصود حیوانند و تمایلات حیوان را بسوی خود جذب میکنند یعنی احساس هر يك از این افعال بواسطه ملایمتی که با طبع حیوان دارد هیجانی در وی ایجاد و او را بعمل وادار میکند نظیر هیجانیکه خود بخود از دیدن يك منظره زیبا یا شنیدن يك آواز خوش و یا استشمام يك بسوی مطبوع در انسان پیدا میشود که بصرف روبرو شدن و انعکاس ذهنی این امور، جذب و انجذاب پیدا میشود. اینگونه افعال هایات طبیعی مهمی دارد و طبیعت عینی خارجی انسان است که برای بقا و کمال فرد یا نوع این تمایلات را بوجود آورده است ولسی در شعور انسان این نتایج طبیعی منمکس نمی شود. و اگر فرضاً منمکس بشود (مانند انسان عالم) باز داعی و محرك نفسانی همان ازضام تمایل است. اینگونه فعالیتها را میتوان فعالیت التذائی اصطلاح کرد.

حرکات غریزی حیوان را میتوان حرکات التذائی دانست نه تدبیری یعنی حیوانات (برخلاف انسان) از لحاظ وضع تمایلات و نفسانیات طوری مجرب ساخته شده اند که از جمیع حرکات غریزی خود مستقیماً لذت میبرند و تمام آن کارها را صرفاً برای همان لذتی که از خود آن افعال میبرند انجام میدهند بدون آنکه از نتیجه و فائده طبیعی عمل خود آگاه باشند و آنرا منظور بدارند.

این نظریه را نیز با دلائل علمی نمی توان صددرصد باطل دانست. چیزیکه هست خیلی بعید بنظر میرسد که حرکاتی از قبیل لانه ساختن پرندگان صرفاً التذائی باشد و حیوان از نتیجه کار خود و قانون کار خود بیخبر باشد زیرا قرائن، چنین نمودار می سازد که حیوان يك مقصود دیگر از کار خود دارد و اینکار را برای آن مقصود نهائی می کند و در اینکار خود عیناً مثل انسان که برای يك مقصود نهائی تدبیر میکند و متحمل رنج و زحمت میشود تدبیر میکند و بخود رنج می دهد. بعلاوه روی این نظریه معلوم نیست که چرا انسان که قوه عقل و شعور و استعداد تدبیر در امور دارد این اندازه از لحاظ تمایلات که هادی غریزه اوست ضعیف است و حیوان که این استعداد را ندارد دارای اینهمه تمایلات عجیب شده که حتی زنبور عسل که لانه خود را با اشکال مسدس تنظیم میکند در وجود او تمایلی آفریده شده که فقط از این نوع کار لذت می برد و او بدون آنکه در شعور و قوه ادراک خویش فائده اینکار را بداند فقط برای اطاعت از آن تمایل مخصوص این کار را انجام میدهد. این بود مجموعه فرضیه هائی که در مورد غریزه گفته شده یا می توان فرض کرد.

موضوع هدایت غریزه یکی از اسرارآمیزترین مسائل علم الحیات است و خوشبختانه دانشمندان قرون جدید دست بمطالعات عمیقی درباره کردار و رفتار غریزی حیوانات زده اند و عجائبی در این زمینه ها کشف کرده اند و هرچه مطالعات و مشاهدات در این زمینه بیشتر شود زمینه تحقیق فلسفی در ماهیت غریزه فراهم تر خواهد شد.

صورت احساسی درونی خود را می‌خواهد و درین زمینه خود را خواهان و او را خواسته خود می‌پندارد. پس در مورد خوردن (مثال سابق) فکری که قبل از همه چیز پیش انسان جلوه میکند اینست که این خواسته خود را (سیری) باید بوجود آورم و چنانکه روشن است در این فکر نسبت (باید) از میان قوه فعاله و حرکتی که کار اوست برداشته شده و در میان انسان و سیری (خواهان و خواسته) گذاشته شده که خود يك اعتباری است و در نتیجه سیری صفت و جوب پیدا کرده پس از آنکه نداشت و در حقیقت صفت و جوب و لزوم از آن حرکت مخصوص بود که کار و اثر قوه فعاله می‌باشد. و درین میان ماده نیز که متعلق فعل است اعتباراً بصفت و جوب و لزوم متصف شد.

بنابراین همینکه انسان قوای فعاله خود را بکار انداخت عده زیادی از این نسبت (باید) را در غیر مورد حقیقی خودش گذاشته و همچنین بچیزهای بسیاری صفت و جوب و لزوم داده در حالیکه اینصفت را بحسب حقیقت ندارند.

مثلاً در مورد خوردن (مثال گذشته) اگرچه متعلق «باید» را سیری قرار داده ولی چون می‌بیند سیری بی‌بلمیدن غذا و بلمیدن بی‌جویدن و بی‌بدهان گذاشتن و بدهان گذاشتن بی‌برداشتن و برداشتن بی‌نزدیک شدن و دست دراز کردن و گرفتن و... ممکن نیست، بهمه این حرکات صفت و جوب و لزوم میدهد و چون می‌بیند که قوه فعاله در حقیقت يك چیز می‌خواهد بهمه این حرکات و یا بيك دسته از آنها صفت وحدت و یگانگی میدهد و بهمین قیاس... از بیان گذشته نتیجه گرفته میشود:

الف - انسان (یا هر موجود زنده) بواسطه بکار انداختن قوای فعاله خود يك سلسله مفاهیم و افکار اعتباریه تهیه مینماید.
ب - ضابط کلی در اعتباری بودن يك مفهوم و فکری اینست که بوجهی متعلق قوای فعاله گردیده و نسبت (باید) را در وی توان فرض کرد. پس اگر بگوئیم «سیب میوه درختی است» فکری خواهد بود حقیقی و اگر بگوئیم «این سیب را باید خورد» و «این جامه از آن من است» اعتباری خواهد بود.

ج - باتذکر آنچه در مقاله ۵ گذشت روشن میشود که

اعتباریات بدو قسم منقسم میباشند:

۱- اعتباریات مقابل مہیات کہ آنها را اعتباریات بالمعنی-
الاعم نیز میگوئیم.

۲- اعتباریاتی کہ لازمہ فعالیت قوای فعالہ انسان (یاہر موجود زندہ) است و آنها را اعتباریات بالمعنی الاخص و اعتباریات عملی مینامیم.

د- چون اعتباریات عملی مولود یا طفیلی احساساتی هستند کہ مناسب قوای فعالہ میباشند و از جهت ثبات و تغییر و بقاء و زوال تابع آن احساسات درونی اند و احساسات نیز دوگونہ هستند: احساسات عمومی لازم نوعیت نوع و تابع ساختمان طبیعی چون ارادہ و کراہت مطلق و مطلق حب و بغض - و احساسات خصوصی قابل تبدل و تغییر. از این روی باید گفت اعتباریات عملی نیز دو قسم هستند:

۱- اعتباریات عمومی ثابت غیر متغیر مانند اعتبار متابعت علم و اعتبار اجتماع و اختصاص (چنانکہ بیان خواهیم نمود).

۲- اعتباریات خصوصی قابل تغییر مانند زشت و زیبائی-
ہای خصوصی و اشکال گوناگون اجتماعات.

انسان میتواند کہ ہر سبک اجتماعی را کہ روزی خوب شمرده روز دیگر بد بشمارد ولی نمیتواند از اصل اجتماع صرف نظر نموده و یا اصل خوبی و بدی را فراموش نماید.

پس اعتباریات عملی بر دو قسمند: اعتباریات ثابتہ کہ انسان از ساختن آنها ناگزیر است - و اعتباریات متغیرہ.

آنچہ بیانات گذشتہ تاکنون نتیجہ دادہ اینست: انسان یا ہر جانور زندہ، میان خود (قوای فعالہ) و میان حرکات حقیقی و خواص و افعال اختیاری خود اجمالاً یک سلسلہ ادراکات و علمی را ساختہ و توسط مینماید.

ولی آیا آنها را چگونه ساختہ؟ و آنها چہ انقسامات و احکامی دارند؟ و آنها چگونه با خواص و افعال حقیقی انسان ارتباط پیدا میکنند؟ پرسشہائی هستند کہ هنوز پاسخ تفصیلی آنها دادہ نشده اگر چہ شالودہ سخن در بیان گذشتہ ریختہ شدہ.

ریشه اعتباریات و آغاز پیدایش آنها

چنانکه از بیان گذشته دستگیر میشود قوای فعاله انسان چون فعالیت طبیعی و تکوینی خود را روی اساس ادراک و علم استوار ساخته ناچار است برای مشخص کردن فعل و مورد فعل خود یک سلسله احساسات ادراکی چون حب و بغض و اراده و کراهت بوجود آورده و در مورد فعل بواسطه تطبیق همین صور احساسی متعلق فعالیت خود را از غیر آن تمیز داده و آنگاه مورد تطبیق را متعلق قوه فعاله قرار داده (معنای بایستی را بوی داده - وجوب میان خود و میان او گذاشته) و فعل را انجام دهد و آزمایش ممتد در افراد انسان و سایر جانوران زنده همین نظر را تأیید میکند.

شاخه‌های اعتباریات (انقسامات)

چنانکه از نتیجه ۶ که در آغاز سخن گرفتیم روشن است در مورد اعتباریات نمیتوان دست توقع بسوی برهان دراز کرد زیرا مورد جریان برهان حقایق میباشد و بس.

و از راه دیگر در نوع انسان مثلاً که روزگارهای دراز و سدهای متراکم از تاریخ پیدایش وی که بما تاریخ است گذشته و بواسطه تکاثر تدریجی جهات احتیاج فردی و نوعی که روز بروز کشف شده و هر روز اعتباریاتی و افکاری تازه‌تر و پیچیده‌تر یگذشته افزوده نمی‌توان از میان انبوه توده‌های متراکم اعتبار ریشه‌های اصلی را پیدا نمود.

ولی چیزی که هست اینست که اجتماع امروزه ما بامعلومات اعتباری و اجتماعی تدریجاً و بمرور زمان روی هم چیده شده و از این روی ما میتوانیم با سیر قهقری بعقب برگشته و بسرچشمه اصلی این زاینده‌رود اگر هم نرسیدیم دست کم نزدیک شویم.

و همچنین

با کنجکاوی در اجتماع و افکار اجتماعی ملل غیر مترقیه که اجتماعات و افکاری (نسبتاً) ساده دارند و یا بررسی اجتماعات سایر جانوران زنده معلوماتی بدست آوریم.

و همچنین

در فعالیت‌های فکری و عملی نوزادان خودمان باریک شده و

ریشه‌های ساده افکار اجتماعی یا فطری را تحصیل نمائیم.
پس از این مقدمه:

چنانکه گذشت ساختن علوم اعتباریه معلول اقتضای قوای فعاله طبیعی و تکوینی انسان میباشد و پر روشن است که فعالیت این قوی یا پاره‌ای از آنها محدود و بسته با اجتماع نمیباشد مثلاً انسان قوای مدرکه و همچنین جهاز تغذی خود را بکار خواهد انداخت خواه تنها باشد و خواه در میان هزار. آری یکدسته از ادراکات اعتباری بی‌فرض اجتماع صورت‌پذیر نیست مانند افکار مربوط با اجتماع ازدواجی و تربیت اطفال و نظایر آنها و از اینجا نتیجه گرفته میشود: اعتباریات با نخستین تقسیم بدو قسم منقسم میشوند:

۱- اعتباریات پیش از اجتماع.

۲- اعتباریات بعد از اجتماع.

البته معلوم است که افعالی که متعلق قسم اول هستند با هر شخص شخص قائمند و افعالی که متعلق قسم دوم میباشند بانوع مجتمع قائمند (البته نباید فعل مشترك را بفعل اجتماعی اشتباه کرد. ما افعالی داریم که شخص فعل بشخص فرد قائم است چون تغذی و افعالی داریم که شخص فعل با اجتماع قائم است چون ازدواج و تکلم).

قسم اول - اعتباریات قبل الاجتماع

۱

وجوب

چنانکه از بیان گذشته روشن شد انسان در نخستین بار با بکار انداختن قوای فعاله خود نسبت ضرورت و وجوب (باید) را میان خود و میان صورت احساسی خود که بنتیجه عمل تطبیق مینماید میگذارد و حال آنکه این نسبت بحسب حقیقت در میان قوای فعاله و حرکات حقیقی صادره آنها جای دارد پس نسبت نامبرده اعتباری خواهد بود.

و از اینجا روشن میشود:

۱- نخستین ادراک اعتباری از اعتباریات عملی که انسان

میتواند بسازد همان نسبت وجوب است. و این اولین حلقه دامی است که انسان در میان فعالیت خود با تحریک طبیعت گرفتار وی میشود.

۲- اعتبار وجوب، اعتباری است عمومی که هیچ فعلی از وی استغنا ندارد. پس هر فعلی که از فاعلی صادر میشود با اعتقاد وجوب صادر میشود.

و این نظریه اگر چه با مشاهده موارد افعال مختلفه غیر قابل قبول بنظر میرسد چه بسیار میافتد که انسان کارهایی را بواسطه عادت یا نادانی یا عصبیت و مانند آنها انجام میدهد در حالیکه خود میداند کاری غیر لازم یا بیخود و یا ناشایسته و نکردنی میباشد.

ولی باریک بینی در همین موارد صحت و درستی نظریه نامبرده را تأیید مینماید زیرا ما میبینیم که کسانی که اینگونه کارهای پست نابایسته یا ناشایسته را با اعتقاد و اعتراف بعدم لزوم یا با ایمان بلزوم عدم، انجام میدهند گاهی که از آنان پرسیده شود که باینکه میدانید و میگوئید که اینگونه کارها نکردنی است پس چرا میکنید بعنوان عذر و پوزش پاسخ میدهند که چاره نداریم چون عادی هستیم یا در نکردن فلان محذور را داریم یا مجبور بودیم و از نکردن ترسیدیم و مانند این پوزشها. روشن است که مفهوم پوزششان اینست که وجوب فعل مقید بعدم تحقق عذر بوده یعنی فعل در صورت تحقق عذر وجوب نداشته یعنی فعل با اعتقاد وجوب انجام گرفته و پوشیده نماند که اوصاف دیگری که گاهی افعال از قبیل اولویت و حرمت و مانند آنها پیدا میکنند چنانکه فقها افعال را به پنج قسم واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح قسمت کرده اند دخیل باین وجوب که مورد بحث ما میباشد ندارند زیرا وجوب مورد بحث ما نسبت و صفت فعل در مرحله صدور از فاعل میباشد و عمومی است و اوصاف نامبرده صفت فعل فی نفسه میباشد و خصوصی هستند و اگر چه آنها نیز مانند وجوب عمومی، اعتباری عملی بوده و از محصولات کارخانه فعالیت انسان میباشد ولی اعتبار آنها بسی متأخر از اعتبار وجوب عام است.